

عبدالعالی مرتضیٰ شرف  
عنوان: **سار امام**

تالیف:

**سید حسین حسینی**



## انتشارات نیک معارف

---

نام کتاب : تقوادر گفتار امام زمان علیه السلام

نام مؤلف : سید حسین حسینی

نوبت چاپ : دوم - ۱۳۷۴

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

حروف چینی : شبیر

چاپ : شفق

تلفن مرکز پخش : ۶۴۶۷۴۳۵

تقوا

درگفتار

عليه السلام

امام زمان

سید حسین حسینی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در میان موجودات، انتخابگری چون انسان نمی‌شناسیم. و او به حکم «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» مظهر القادر المختار جلّ و عز است. و این اختیار، که پلکان اوج‌گیری اوست، حضیض‌ها نیز برایش به دنبال می‌آورد و تردد در پلکانهای اوج و حضیض لوازمی دارد که قبل از هر چیز وجود و بعث مذکران و منبّهان است.

خداوند رحمان به مقتضای مهر عمومی، همواره یادآورانی را مبعوث فرموده که آنان - درود خدا بر ایشان - را پیامبران می‌نامیم؛ ولی حفظ و نگهداری و دوام‌بخشی به این تذکر و نشان‌دادن انسانهای تذکر‌یافته، خطّ وصایت و ولایت و امامت را می‌طلبند. پس آفریدگار حکیم تبارک و تعالی به حکم حکمت و مصلحت، جانشینانی نیز برای ایشان قرارداده است.

اینان - هزاران درود و سلام بر ایشان - با کردار و گفتار خود، خطّ تذکر و تنبّه را حفظ کرده و در چهره زندگی روزمره و گفتارهایشان، انسانهای خفته را بیدار و خزانه‌های نهفته خردشان را برانگیخته‌اند.

و ما که همه هستیم از برکت و به‌یمن وجود آنان می‌باشد، بایستی که به‌عنوان سپاس یکی از هزاران حقوقشان، خطّ کوشش ایشان را دنبال کنیم.

در این راستا، تذکراتی از کلمات نورشان - توفیعات امام عصر (عج) - در قالب سخنرانی و توسّل بود، در کنار مرقد مطهر منبع نور، هشتمین مشعل روشن تذکر حضرت ثامن الحجج - علیه‌السلام - که برادرانی متذکر، آنها را از نوار پیاده کرده، با کمی اصلاح - در عین محفوظ نگاه‌داشتن لحن گفتاری و خطابی در حدّ امکان - در اختیار گوشهای شنوا - اذن و اعیه - قرار می‌دهند. پاداششان با مولایشان امام زمان - علیه‌السلام - امید که موجب یادآوری نویسنده و خواننده بشود و مورد رضایت و خشنودی آن مذکر پرده‌نشین و غایب از نظر قرارگیرد و خداوند رثوف آن را به‌عنوان گامی کوچک در مسیر زمینه‌سازی برای ظهور آن سرور بپذیرد.

نوزدهم محرم ۱۴۱۴ - تهران - ۱۳۷۲/۴/۱۹

سید حسین حسینی

از توقیعات حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه -  
که در خطاب به عثمان بن سعید عمروی و فرزندش  
صادر شده است:

وَفَقَّكُمْ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ، وَتَبَّتْ كَمَا عَلَى دِينِهِ، وَأَسْعَدَكُمْ كَمَا بِمَرْضَاتِهِ.  
إِنْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمِيثِمِّيَّ أَخْبَرَ كَمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَ  
مُنَاطَرَتِهِ مَنْ لَقِيَ وَاحْتِجَاجِهِ بِأَنْ لَا خَلْفَ غَيْرَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ  
تَصَدِيقِهِ إِيَّاهُ. وَفَهِمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمْ عَنْهُ.  
وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ، وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى، وَ  
مِنَ مُوَبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُزْدِيَّاتِ الْفِتَنِ. فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «الْمَ\*  
أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ».  
كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ، وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ، وَ يَأْخُذُونَ  
يَمِينًا وَ شِمَالًا؟! فَارْقُوا دِينَهُمْ؟! أَمْ ارْتَابُوا؟! أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ؟! أَمْ  
جَهَلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ؟! أَوْ  
عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَسَوْا؟!  
أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا

مَعْمُوراً؟! أَوْلَمْ يَعْلَمُوا أَنْتِظَامَ أَيْمَتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -  
وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أُفْضِيَ الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي  
- يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -  
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ .

كَانَ نُوراً سَاطِعاً وَقَمَراً زَاهِراً . اخْتَارَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ  
عِنْدِهِ ، فَمَضَى عَلَى مِثَالِ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَى  
عَهْدِ عَهْدِهِ وَوَصِيَّةِ أَوْصِيَّ بِهَا إِلَى وَصِيِّ سِتْرَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى  
غَايَةِ ، وَأَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ ، لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَالْقَدْرِ النَّافِذِ . وَفِينَا  
مَوْضِعُهُ . وَلَنَا فَضْلُهُ . وَلَوْ قَدْ أَدِنَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا قَدْ مَنَعَهُ وَأَزَالَ عَنْهُ  
مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ ، لَأَرَاهُمْ الْحَقَّ ظَاهِراً بِأَحْسَنِ حَلِيَّةٍ وَأَبْيَنِ  
دَلَالَةٍ وَأَوْضَحِ عِلَامَةٍ ، وَأَبَانَ عَنْ نَفْسِهِ ، وَقَامَ بِحُجَّتِهِ ، وَلَكِنَّ  
أَقْدَارَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُغَالَبُ ، وَإِرَادَتُهُ لَا تُرَدُّ ، وَتَوْفِيقُهُ لَا يُسْبَقُ .

فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَى . وَلْيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي  
كَانُوا عَلَيْهِ ، وَلَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَ عَنْهُمْ فَيَأْتِمُوا ، وَلا يَكْشِفُوا  
سِتْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْدَمُوا .

وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا . لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ  
مُفْتَرٍ . وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ .

فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ ، وَ يَقْنَعُوا مِنْ  
ذَلِكَ بِالتَّعْرِيفِ دُونَ التَّصْرِيحِ - إِنْ شَاءَ اللهُ .

# گفتار « ۱ »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن راجع به حضرت، یعنی سخن درباره همه چیز. برای اینکه وجود مقدس و مبارک امام عصر - ارواحنا فداه - صد است و عدد صد حاوی همه اعداد ماقبل خودش هم هست. ولی از باب مثال معروف:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید بنده با توجه به اینکه دوستانی که در محضر شریفشان هستیم، نوعاً عزیزانی هستند که علاقمندان به دربار مقدس حضرت ولی عصر - علیه السلام - هستند - و هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّنَا. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - تصمیم گرفتیم که جملاتی از ایشان را قرائت کنیم. و چون سه شب هم بیشتر فرصت نداریم، تصمیم گرفتیم فرمایشاتی را از حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - در خدمت شریف شما بخوانم و

ترجمه کنم و در پیرامون آن قدری صحبت کنم - ان شاء الله .  
اما این توضیح و صحبت ، احتیاج به مقدمه ای دارد . این مقدمه  
را توضیح بدهم تا اینکه بعد جملاتی را از توفیق شریف ایشان در  
محضر شریف شما نقل و ترجمه کنم .

ماها که نشسته ایم اینجا ، آقایان و خانمهایی که اینجا هستند ،  
همگیمان بدون استثنا عاشق هستیم . یکی از آثار عشق و محبت این  
است که آدم دلش می خواهد کلمات و گفتارهای محبوب و معشوق  
خودش را به دست آورد و بشناسد و بداند .

یکی از آثار عشق این است . یکی دیگر از آثار عشق اصل  
«محاکات» است . اصل محاکات یعنی چه ؟ یعنی اینکه آدم کسی را  
که دوست دارد ، دلش می خواهد به رنگ او در بیاید ، به قیافه او  
در بیاید ، به شکل او در بیاید . آدم کسی را که دوست دارد ، می خواهد  
به شکل او در بیاید ، از قیافه او و روحیه او حکایت کند ، خودش را به  
تیپ او در بیاورد . این علامت عشق و محبت است . یعنی اینکه  
تشعشعات وجودی معبود و معشوق برای عاشق ارزش والایی دارد  
که عاشق دلش می خواهد تشعشعات وجود محبوب را بشناسد و از  
آنها تبعیت کند و با آنها همگامی و همراهی کند .

روی این اصل ، علاقمندان به ساحت مقدس امام عصر  
- ارواحنا فداه - دوست دارند که گفته های ایشان ، کردار ایشان ، افعال  
ایشان ، خصوصیات اخلاقی ایشان ، حتی نحوه غذا خوردن ایشان ،



## گفتار اول / ۹

راه رفتن ایشان، نمازشان، روزه‌شان، شب زنده‌داریشان، حرکاتشان، سکنااتشان... همه اینها را بدانند. چرا می‌خواهند بدانند؟ برای اینکه به‌طور فطری در همه انسانها «روحیه تبعیت از رهبر» وجود دارد؛ یعنی روحیه تبعیت از قهرمان، و انسان دنبال یک قهرمان می‌گردد که او را برای خودش الگو قرار بدهد، دنبالش حرکت کند.

و روی همین حساب، دین ما که دین فطری است، برای ما قهرمان معین کرده و قهرمانانی که صد درصد اصیل و صحیح هستند چهارده نفرند؛ یک زن و سیزده مرد.

اینها قهرمانانی هستند که انسانها در طول تاریخ تا قیام قیامت، اگر از اینها تبعیت و پیروی کنند، تکامل پیدا می‌کنند و به کمال می‌رسند. و اینها را می‌گویند چهارده معصوم.

و به همین جهت است که اینها را می‌گویند «امام». امام اصل لغتش به معنای الگو و اصل قابل پیروی و تبعیت است؛ یعنی کسی یا چیزی که اشخاص و یا اشیاء دیگر باید خودشان را با آن تطبیق بدهند.

مثلاً به «شاغول بنایی» می‌گویند امام. چرا؟ برای اینکه تراز دیوار است. دیوار می‌خواهد تراز شود با شاغول است. همچنین به «مِسْطَر» می‌گویند امام. قدیمها کاغذها خط نداشت سفید بود. بعد خطاطها مسطرهایی درست کرده بودند. مسطر مقوایی بود که از آن

نخهایی کلفت و منظم رد کرده بودند. کاغذ را می گذاشتند روی این، یک دست می کشیدند، جای این نخها می افتاد خط می شد، می توانستند درست بنویسند. به آن مسطرکه باعث درست کردن خط و سطر بود می گفتند امام. چرا؟ برای اینکه خطوط را با آن تطبیق می کردند.

این مسأله که انسان دنبال قهرمانی می گردد که از او پیروی و تبعیت کند و مو به مو خودش را تابع او قرار بدهد، یک مسأله فطری است. بر این اساس برادرانی که اینجا هستند و خواهرانی که پشت پرده هستند و عزیزانی که با ایشان روبرو هستیم، همگی دلمان می خواهد که زندگیمان را با زندگی رهبر و امام و پیشوا تطبیق کنیم. و این تطبیق به شرط شناسایی است.

بالاخره انسان باید یک سیر داشته باشد. اگر در سیر و سلوکش نداند به چه راهی می رود، این در جاهلیت است، در گمراهی است. ولذا فرموده اند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.»<sup>۱</sup> چون آدم باید بداند که از چه کسی تبعیت می کند، دنبال چه کسی می رود و از چه کسی پیروی می کند، چه کسی الگوی کامل زندگی او

---

۱- این مضمون چنانکه علامه مجلسی در مرآة العقول ۳۰۱/۲ تصریح فرموده، به تواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است. برای ملاحظه روایات مراجعه کنید به: بحارالانوار ۷۶/۲۳ - ۹۵. علامه امینی در الغدير ۳۵۹/۱۰ و ۳۶۰ مصادر آن را در کتب اهل سنت نیز گردآورده است.

هست . . . . این ، شناختن امام زمان است .

لذا باید انسان امام زمان خود را بشناسد . و این شناسایی بر دو قسم است که این یک داستان مفصل و جالبی دارد که نمی توانم الآن به طور کامل توضیح بدهم ، ولی اجمالاً می گویم :

یک نحوه شناسایی داریم که شناسایی عقلی و ذهنی و شناسنامه ای است . . . . ایشان فرزند حضرت نرجس خاتون هستند . پدرشان حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - است . سال تولدشان ۲۵۵ هـ.ق است . محلّ تولدشان سامراست . غیبت صغرایشان تا سال ۳۲۹ هـ.ق بوده است . غیبت کبرایشان از آن وقت شروع شده . نواب معروفشان چهار نفر هستند و . . . اینها را می گویند شناسایی شناسنامه ای و شناسایی عقلی یا ذهنی .

یک شناسایی دیگر هم داریم که فراتر از این شناسایی است که اسم آن شناسایی را من در اینجا می گذارم شناسایی قلبی ، شناسایی معنوی . یک دریچه هم باز می کنم که نگویند : نسیه رد نشوید !

خودت را می شناسی یانه؟! بله می شناسم ؛ دوجور می شناسم . یک شناسایی عقلی از خودم دارم ؛ می دانم که در چه سالی متولد شده ام ، اسمم چیست ، مادرم کیست ، مادر بزرگم کیست ، پدر بزرگم کیست ، در چه شهری متولد شده ام ، زنم که بوده ، و . . . .

اینها شناسایی شناسنامه ای است . ولی یک شناسایی هم از خودم دارم که شناسایی شناسنامه ای نیست ، عقلی نیست ، فکری

نیست. خودم را می‌شناسم، همراه خودم هستم، هیچ وقت از خودم غافل نیستم، احساس انانیت می‌کنم، احساس خودیت می‌کنم. این البته خیلی مفصل است. یک سرش به بحث امامت می‌خورد و یک سرش به توحید می‌خورد که بهترین راه شناسایی خدا هم همین راه است که به آن می‌گویند معرفت وجدانی، معرفت فؤاد و قلب، که آیات قرآن هم به آن اشاره می‌کند.

امام زمان هم یک جور شناسایی دارد که شناسایی ذهنی و شناسنامه‌ای است. آدم بحار را می‌خواند، مشخصات امام زمان را به دست می‌آورد. اما یک شناسایی دیگر هم دارد؛ شناسایی قلبی، روحی، معنوی.

گاهی کسانی هستند که ممکن است از امام عصر - علیه السلام - از نظر شناسایی شناسنامه‌ای دو سه تا معلومات بیشتر نداشته باشند و همین قدر بدانند که امام دوازدهم است و فرزند نرجس خاتون و در سامرا متولد شده و ... ولی در شناسایی قلبی آن قدر در سطح بالا باشند که از نزدیکان و خصمین آن حضرت باشند. این مهم است ....

ماها - بنده خودم را عرض می‌کنم - شناسایی شناسنامه‌ایمان بد نیست. ممکن است در مورد حضرت خیلی معلومات داشته باشیم، کتابخانه سیار باشیم. ولی اگر شناسایی قلبی داشته باشیم، باید دیگران هم شخصیت امام عصر - ارواحنا فداه - را در پیشانی ما

بخوانند. شناسایی قلبی جوری است که باید در اثر آن دیگران هم شخصیت معنوی امام عصر را در پیشانی ما بخوانند.

این دو جور شناسایی ... پس ما باید امام عصر - علیه السلام - را بشناسیم تا اینکه بدانیم دنبال چه کسی می‌رویم: وقتی که محبوبمان شد، دلمان می‌خواهد حرفهایش را بفهمیم، فرمایشاتش را به دست بیاوریم، پیروی کنیم شخصیتش را، قیافه‌اش را، طرز زندگی‌اش را، طرز سلوکش را، طرز معامله‌اش را، طرز رفتارش را، طرز حرکاتش را، طرز سکناش را، طرز غذا خوردنش، به مسجد رفتنش تا ناخن گرفتنش را ... اینها را باید بدانیم تا اینکه از او پیروی کنیم.

ببینیم که مقیاس و میزان و محکی که ما از آن حضرت داریم چقدر است. وقتی یک سگه‌ای را، یک طلایی را، یا یک گردنبندی را به دست ما بدهند، ما وارد نیستیم بگوییم طلای بیست و چهار عیار است یا نه، ولی به مجرد اینکه به زرگر دادند، با دوایی که دارد، با محک، با سنگ محک می‌سنجد و می‌گوید: این طلایش خیلی کم است، قلابی است.

برای اینکه ما میزان طلایی که در وجودمان هست - که شناسایی آن حضرت و پیروی و تبعیت از ایشان است - معلوم بشود، باید با سنگ حق بسنجیم. سنگ حق یعنی خود امام عصر - علیه السلام - ایشان سنگ حقند و در ترازوی عدل الهی، اعمال ما و شخصیت ما با ایشان سنجیده می‌شود. یعنی در یک کفه ترازو سنگ را می‌گذارند و

در یک کفه جنس را . جنس ما هستیم و اعمال ما .  
مثلاً نماز خواندی ، خیلی به فقرا کمک کردی ... بسیار خوب ،  
بفرمایید بگذارید روی ترازو . بعد کمک به فقرای محبوب ما را که  
حقّ است و کارش کار حقّ و سنگ حقّ است ، می گذارند روی کفه  
دیگر ترازو ، با هم مقایسه می شوند . می گویی : ۱۰۰ تا بیمارستان  
ساختم و ... نه ! اینها ملاک نیست ، باید بدانیم با سنگ حقّ چقدر  
وزن می گیرد و وزن می پذیرد .

من خیلی منبر رفتم ... باشد ، منبر رفته باشی ، می گذاریم توی  
کفه ترازو ... می بینیم همه اش دود شد ، بخار شد رفت بالا ، با  
سنگ حقّ هیچ نمی خواند . برای اینکه درونش هیچ خدا نبوده ،  
همه اش ریا بوده ، همه اش تظاهر بوده ...

چون شما علاقمند هستید که محبوبتان را بشناسید ... وقتی  
می گویم شما - ان شاء الله - ما هم در جرگه شما هستیم . خداوند ما را از  
دوستان شما قرار دهد ، و ما را در زمره عاشقان امام زمان قرار دهد ،  
و ما را از شما که عاشقان و مشتاقان ظهور آن حضرت هستید ،  
جدانکند .

برای اینکه بهتر بشناسیم و برای اینکه از ایشان تبعیت و پیروی  
بکنیم و بدانیم که شخصیت ایشان چیست ، کمی از گفتارهایشان را  
من در این سه شب چهار شب می خوانم ... شاید که ما با بیان  
کلمات ایشان ، یک قدم به ایشان نزدیکتر شویم . و شاید شما که دل

پاکی دارید و نوعاً جوان هستید و دلهای سوخته دارید، با شنیدن گفتارهای دُرر بار ایشان، احساس قرب و دوستی بیشتری با ایشان داشته‌باشید و ایشان هم - ان شاءالله - توجه و عنایت بیشتری داشته‌باشند و ما را از غریبی و تنهایی دریاورند، و ما هم با نزدیک شدن به ایشان، حضرتش را از تنهایی و غریبی دریاوریم.

چون غریب آن کسی است که آشنا نداشته‌باشد. و کسی که در میان خانه خودش هیچ کدام از بچه‌هایش، زنش، عیالش، خانواده‌اش، هم‌رنگ و هم‌سخن و هم‌گامش نباشد، این غریب است دیگر، غریب. و خانه ما که خانه امام عصر - ارواحنا فداه - است، وقتی چون منی در آنم که با این لباسهای درازی که پوشیده‌ام، می‌خواهم داد بزنم که من از همگامان و همراهان ایشان هستم، ولی در هیچ کدام از شوون زندگیم رنگ و بو و خاصیت و حقیقت ایشان را نداشته باشم، به زاه دیگر بروم... آن وقت باید بپذیرم که امام من در این خانه غریب است... غریب‌الغریبا اوست؛ برای اینکه من همراه او نیستم... و این غربت را امیرالمؤمنین هم داشت.

لذا من تصمیم گرفتم که برای شما عزیزان و دوستان و شما سروران که ان شاءالله همه ما یک جوهره داریم - و آن از لطف خودشان است - و آن جوهره عشق مولا است و محبت آن حضرت....

من خیلی خوشم آمد که صاحب این خانه گفت: زندگیم را

می خواهم با تو سئل به امام زمان - علیه السلام - شروع کنم . بارک الله ! و فکرمی کنم که آقای آقا طوری باشد که این جور تفکرات را ، این جور افکار را ، و این جور افراد را - ان شاء الله - در روز قیامت در صف دوستان خودش قرار بدهد .

و امیدواریم که محافل ما و مجالس ما ، محافل و مجالسی باشد که ما را به حضرت نزدیکتر کند . و مجالس ما و محبت‌های ما و وعظ‌های ما ، چیزهایی باشد که ما را به حضرت نزدیکتر کند و غصه‌ها و غم‌های قلبی آن حضرت را اندکی کمتر کند - ان شاء الله .

جمله‌ای که امشب انتخاب کرده بودم رویش صحبت بکنیم ، نوزدهمین توقیعی است که مرحوم مجلسی در جلد پنجاه و سوم بحار الانوار صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱ نقل کرده است .

«توقیع» یعنی نامه‌هایی که حضرت نوشته‌اند ، یا سفارشات که کرده‌اند ، یا فرمایشاتی که به صورت کتبی برای افرادی آمده ؛ چه برای نواب خاص ، و چه برای نایبان عامشان .

در بحار ، مرحوم مجلسی بیست و چند توقیع نقل می‌کند که نوزدهمین توقیعی را از کمال الدین شیخ صدوق - که در هزار سال پیش می‌زیسته - نقل می‌کند . ایشان می‌نویسد : «توقیعی است از جانب حضرت به عثمان بن سعید عمروی و فرزندش .» عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان نایب خاص اول و دوم بودند ، باب اول و باب دوم بودند .



بعد می نویسد: «روایت کرده آن را سعد بن عبدالله.» ایشان هم یکی از روای بسیار مورد اطمینان است. بعد می گوید: «شیخ ابوجعفر - رضی الله عنه - می گوید: این نامه رابه خط خود سعد بن عبدالله - رحمه الله - من دیدم.»

در این توفیق حضرت می فرماید: «وَفَقَّكُمْ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ وَتَبَتُّكُمْ عَلَى دِينِهِ وَ أَسْعَدَكُمْ بِمَرْضَاتِهِ ...»: «خداوند شما پدر و پسر را برای اطاعت خود موفق بدارد، و شما را بر دینش ثابت قدم بفرماید، و شما رابه مرضات و خوشنودیش، راه خوشنودیش، سعادت مند بگرداند. به ما نامه شما رسید درباره مختار و مناظره او با کسی راجع به امامت.» این توفیق کلاً راجع به امامت است. نسبتاً مختصر است. لذا این را انتخاب کردم. در آن اشاره شده به اینکه کسی با فردی به نام مختار مناظره کرده و گفته که حضرت امام حسن عسکری غیر از جعفر که برادرش بود - که به جعفر کذاب معروف شده - خلفی نداشته است. بعد حضرت به عثمان بن سعید و فرزندش می نویسد: همه آنچه نوشته بودید که اصحاب شما در جواب این مطلب گفته اند، فهمیدم. و بعد می فرماید: «وَأَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ.»

از این عبارت برمی آید که این کسی که این حرف را زده بوده، کسی بوده که حقیقت را قبلاً می دانسته و لذا حضرت فرموده است: «و من به خدا پناه می برم از کوری بعد از بینایی، تاریکی بعد از روشنایی.»

این خیلی سخت است. چون ما دو جور کوری داریم: یک کوری اولیّه داریم - مثل کور مادرزاد - که خیلی سخت نیست، سخت نمی‌گذرد. چون رنگها را ندیده. اما یک کوری بعد از بینایی داریم. کسی که سی سال، بیست سال، ده سال با بینایی زندگی کرده، کور بشود، خیلی سخت است. کوری بعد از بینایی، چه کوری ظاهری چه کوری باطنی، خیلی سخت است.

در دعا چه می‌خوانیم؟ «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا.»<sup>۱</sup> در قرآن کریم هم داریم که کسانی که کافر شدند بعد از اینکه ایمان آوردند، «ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا»<sup>۲</sup>.... اینهایی که اول مؤمنند بعد خراب می‌شوند، دیگر خیلی سخت است، خیلی مشکل است که آدم هدایتشان کند. لذا امام عصر - علیه السلام - می‌فرماید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ.»

در ۱۷-۱۸ سال قبل، جوانی که از دوستان نزدیک من بود، رفت در یک محیطهایی و عقایدش خیلی عوض شد. با هم قرار صحبت گذاشتیم. هرچه من شروع کردم به گفتن، گفت: آن مطلب را می‌خواهی بگویی که در فلان جلسه برای فلانی گفתי؟ آن یکی مطلب را می‌خواهی بگویی که در فلان جلسه دیگر برای فلان شخص دیگر گفתי؟ ... خوب، همه حرفهای مرا بلد بود....

در فرقه‌های مختلف شمانگاه کنید - فرقه‌های غیردینی که از

۱- آل عمران/۸.

۲- نساء/۱۳۷.

اسلام برگشتند - در آنها کسانی مؤثرتر بودند که قبلاً همین کتابها دستشان بوده .

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَىٰ بَعْدَ الْجَلَاءِ» : «به خدا پناه می برم از کوری بعد از روشنی .» خیلی مواظب باشید - آقایان و بانوان گرامی ! - که بعد از اینکه انسان روشن شد و هدایت شد ، کورنشود . باید به خدا پناه برد .  
«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» . این آیه ، آیه ۸ از سوره آل عمران است . در آیه قبل از آن از محکم و متشابه قرآن صحبت می کند که خیلی مطلب مهمی است و آیه اش هم طولانی است . بعد در آیه بعد از قول راسخان در علم نقل می فرماید که می گویند : «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» .

خیلی مواظب باشید ! تا آدم سرش را بجنباند ، شیطان به طور کلی می برد . من جلسه دیده ام ... من سابقاً متدین بوده ام ... من خیلی روضه شرکت کرده ام ... من دیگر خراب نمی شوم ... دیگر هیچ حرفی در من اثر نمی کند ... ایمانم قوی هست ... خانواده ام خیلی خوب بوده ... شاگرد آقای حسینی بوده ام ... استاد آقای حسینی بوده ام ... رفیق آقای کی بوده ام ... کی بوده ام ... اینها هیچ کدامش دلیل نیست . باید همیشه آدم به خدا پناه ببرد . همیشه باید انسان به خدا پناه ببرد تا اینکه در راهی که دارد گمراه نشود . لذا امام عصر - علیه السلام - که امام معصوم است ، می فرماید : «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَىٰ بَعْدَ الْجَلَاءِ» .

بعد از اینکه انسان به نور رسیده، بعد توی تاریکی بیفتد؛ بعد از اینکه هدایت یافته، خراب بشود... این از نظر فقهی هم مشکل است. ما دو جور مرتد داریم؛ مرتد فطری داریم، مرتد ملّی داریم. یک وقت کسی هست که اول مسلمان بوده، بعد برمی‌گردد ارتداد پیدا می‌کند. این، مرتد فطری است. زیرا از فطرت اسلام برگشته. و یک وقت نه؛ کسی که مسلمان نبوده، برمی‌گردد مسلمان می‌شود، بعد برمی‌گردد دوباره کافر می‌شود. اولی کارش خیلی مشکل است. می‌گویند توبه‌اش هم قبول نیست. خیلی کارش مشکل است. لذا باید مراقب اعمال و حرکات بود تا اینکه انسان بعد از جلاء به عمی و کوری مبتلا نشود.

در آیه کریمه قرآن دارد که: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»<sup>۱</sup>: «کسی که اعراض از یاد من بکند...» اعراض از یاد من بکند، یعنی به یاد من بوده و حالا اعراض کرده. کسانی هستند که از اول به یاد من نبودند، اینها هیچ؛ ولی کسانی بودند که اول به یاد من بودند، حالا اعراض از یاد من کرده‌اند. یعنی تا دیروز نمازش مرتب بوده، حالا کم‌کم عوض می‌شود. محیط در آدم اثر می‌کند... رفیق در آدم اثر می‌کند... لقمه در آدم اثر می‌کند... ازدواج در آدم اثر می‌کند... بعضی از ازدواجها هست که زیر و رو کرده و به‌طور کلی بچه‌ها را متدین کرده‌است. بعضی از ازدواجها هم

هست که برعکس اینها اثر می‌کند.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»: «کسانی که اعراض از ذکر من بکنند، برای آنها زندگی پرمشقت است.» در روز قیامت اینها می‌گویند: «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى». <sup>۱</sup> همه‌اش این جور می‌گوید. می‌گوید آیات ما آمد، تو فراموش کردی. می‌دانستی، خوب بودی، متدین بودی، محیطت را عوض کردی، به‌خاطر این‌که بیشتر به پول بررسی محیطت را عوض کردی، به‌خاطر این‌که به زندگی مرفه‌تر بررسی شغلت را عوض کردی، برای این‌که به پول بیشتری بررسی... و آن شغل تو را برد، دیگر حلال و حرام نداری.

این برای همه هست. نه فقط برای شما که جوان هستید، برای میانسالها هم هست، برای پیرمردها هم هست. دنیا و محیط خیلی در آدم اثر می‌کند.

یک وقتی یکی از اساتید پیرمرد من برای یک دوره معالجه به لندن رفته بود. وقتی ایشان برگشت گفت: عجیب است! محیط کشورهای اروپایی در همه اثر دارد! مثل این‌که من پرسیدم: حاج آقا در شما اثر کرد؟ گفت: بله در من هم اثر کرده. گفتم: در شما چه اثری کرده؟ گفت: اول از محیط خارج بدم می‌آمد، حالا دیگر بدم نمی‌آید. این حدّاقلّ اثرش است. خیلی اثر دارد محیط.

رفیق و رفقا هم خیلی اثر دارند. هر موقع که ما می آمدیم مشهد، فلان آقا مرتب می آمد در حرم. حالا رفیق بدی پیدا کرده است، یواش یواش از مرز نماز هم می گذرد.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ.» مواظب باشیم بعد از اینکه به روشنایی رسیدیم، کورنشویم. بعد از اینکه خوب بودیم بد نشویم. که دیگر چنین کسی را نمی توان برگرداند. پناه می بریم به خدا! نمی شود که آدم اعتماد کند و خودش را رها کند. همیشه باید مراقب باشد. من رانندگیم خیلی خوب است. حالا توی جاده اتوبان، خیلی هم ماشینم خوب است، بهترین ماشینهای مدل بالا... ولی وقتی پایم را بگذارم روی گاز، نه به آینه نگاه کنم، نه آن طرف و این طرف راپایم، نه مواظب فرمان باشم، لحظه دوم توی درّه هستم. مراقبت دائمی لازم است. رانندگیت خیلی خوب است، ماشینت هم خیلی عالی است، ولی مراقبت دائمی لازم است که انسان سقوط نکند و پرت نشود.

ادامه عبارت توقیع چنین است: «وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى، وَ مِنْ مُوَبِقَاتِ الْأَعْمَالِ.» یعنی: پناه به خدایم برم از اعمالی که آدم را هلاک می کند.

بعضی از اعمال خیلی کوچک است، ولی آدم را هلاک می کند. خیلی مثال دارد. آدم در محیط کارش با یک جوانی رفیق می شود. بعد می گوید: آقا جان برویم روز جمعه به فلان جا برای گردش....

خیلی کوچک است، ولی از اعمال موبقه است؛ اعمال هلاک کننده. چون خیلی دنباله دارد.

یک کسی خیلی سقوط کرده بود. من به او برخورد کردم و گفتم: چرا به این اعتیاد بسیار خطرناک دچار شدی؟ گفتم: رفقای داشتم. اینها آدمهای خیلی خوبی بودند، مذهبی هم بودند، متدین هم بودند، اعتیاد خفیف فلان چیز را داشتند. توی مجلس همین جوری بودم؛ یک جلسه، دو جلسه، سه جلسه، چهار جلسه، پنج جلسه... یک دفعه من را فرستادند که بروم مواد بخرم. با یک عده‌ای دیگر آشنا شدم. آنها را ول کردم رفتم دنبال اینها... کارم رسید به اینجا... حالا هم نمی‌دانم مرده، خودکشی کرده،... زنش را از دست داد، بچه‌اش را از دست داد... دینش را از دست داد... همه چیزش را از دست داد....

خیلی مواظب باشید! خیلی! برای اینکه آدم اگر خدای نکرده بعد از هدایت گمراه شد، به موبقات اعمال دچار می‌شود.

بعد می‌فرماید: «و مُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ»: «و فتنه‌هایی که آدم را به پستی می‌کشاند.» یعنی: پناه می‌برم به خدا از فتنه‌هایی که انسان را به پستی می‌کشاند.

بعد حضرت می‌فرماید: «فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: أَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ نَفْسًا مِّنْ نَّفْسٍ لَّا يَتَذَكَّرُ لِمَا حُدِّثُوا بِهِ وَأَوَّلًا أَمْ يَكْفُرُونَ» که خدای عزوجل می‌فرماید: آیا مردم فکرمی‌کنند که وقتی می‌گویند مؤمن هستیم،

دیگر امتحان نمی شوند؟!<sup>۱</sup> امتحان دارد. نباید گفت: خدایا ما را امتحان نکن. چون امتحان قطعی است، از سنتهای قطعی الهی است. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»<sup>۲</sup>. آنچه باید از خدا خواست این است که: خدایا، ما را از امتحانات نجات بده خوب دربیایم.

گاهی پول امتحان است... گاهی منبر امتحان است... گاهی یک مقام پایین امتحان است... گاهی یک درس امتحان است... گاهی ازدواج امتحان است... گاهی یک تحصیل امتحان است... گاهی عوض کردن شهر امتحان است... گاهی خارج رفتن امتحان است... گاهی داخل آمدن امتحان است... آدم باید از خدا بخواهد که از امتحانات خوب دربیاید و گمراه نشود.

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَشْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ».

تا امتحان پیش نیامده، خوب، من خیلی پسر خوبی هستم، مرتب توی نماز جماعت شرکت می‌کنم و این چهارتا شوید هم توی صورتم هست، می‌گذارم و ته‌ریش دارم و خیلی مرتب و خوب، و در دعای ندبه هم شرکت می‌کنم، در روضه هم شرکت می‌کنم، محرم هم مشکی می‌پوشم... خوب، امتحان نشده‌ای. اما به مجرد اینکه دیپلم را گرفتم، در دانشگاه قبول شدم، در یک شهر دیگر غیر از شهر

---

۱- عنکبوت/۲۱.

۲- فاطر/۴۳.



خودم - مثلاً از مشهد آمدم تهران - از نظر ظاهری های لول هم قبول شدم، دانشکده پزشکی قبول شدم، در رشته پزشکی یک عده رفقای پیدا کردم... آنجا اگر خودم را نگهداشتم، خیلی مستی می خواهد، مرد می خواهد. امتحان است دیگر... در دوره دانشگاهی هم خیلی خوب بودم. با افرادی رفیق بودم. در دوره رزیدنتی برخورد کردم به یک عده دیگر و به همین ترتیب در دوره تخصص....

بالاخره این امتحان تمام شد و حالا رسیدم به پول. می توانم مطب باز کنم، می توانم تدریس کنم، در دانشگاه استاد باشم.... اینجا اگر توانستم امتحانم را خوب بدهم مهم است. لذا در تمام لحظات انسان باید خودش را به خدا بسپارد. به سن و اینها هم نیست. البته انسان در دوره جوانی زودتر خراب می شود؛ ولی در سنین بالا هم هست. من کسی را به شما نشان می دهم که هفتاد سال تبلیغ اسلام را کرده، بعد از هفتاد سال یک مرتبه منکر امام زمان شد! خیلی حرف است! همین جوری کم کم، کم کم....

خوب، عرایضم را جمع بکنم و یکی دو جمله توّسل بکنم و شما را به خدا بسپارم.

گفتم که در این سه شب مجلس ما به مناسبت شروع زندگی جدید تشکیل شده است. و این خیلی طرح خوبی است که آدم برای شروع زندگی جدید در خانه جدید توّسل کند به ائمه اطهار

- علیهم السلام - و با روضه شروع کند . صاحب خانه به ما گفت که راجع به حضرت صحبت کنیم . صحبت راجع به حضرت یعنی صحبت راجع به صد ولذا خیلی بحث دارد . ولی ما به مقداری از این ، به یک صدم از یک ، می توانیم قناعت کنیم و استفاده کنیم . گفتیم راجع به گفتارهای حضرت صحبت کنیم .

به عنوان مقدمه گفتارها ، عرض کردیم : انسان عاشق دلش می خواهد به معشوقش قرب پیدا کند و معشوقش را بشناسد و رنگ معشوقش را بشناسد . و این فطری بشر است که می خواهد با معشوقش هم رنگ و همگون بشود و دنبال او برود . برای این مسأله باید امامش را بشناسد .

و شناختن دو قسم است : شناختن ذهنی داریم و شناختن قلبی . شناختن ذهنی ، شناختن شناسنامه ای است . شناختن قلبی شناختنی است که بهترین راه شناسایی خدا و امام عصر همان راه است . و اگر ما از این راه امام زمان - علیه السلام - را بشناسیم ، مردم دیگر هم در پیشانی ما امام عصر را سراغ خواهند داشت . فرقی هم نمی کند روحانی باشد عمامه داشته باشد ، یا کاسب و تاجر باشد ، یا مهندس باشد ، یا دکتر باشد ، یا شاگرد مدرسه ای باشد ، یا دانشجو باشد ... هر تپیی داشته باشد ، کارگر باشد ، کارمند باشد ، هر تپیی باشد ، در پیشانی او امام عصر معرفی خواهد شد .

به عنوان شناسایی گفتارها و کلمات ایشان ، توفیق شماره ۱۹

بحار را که مرحوم مجلسی نقل کرده و حضرت برای عثمان بن سعید و محمد بن عثمان صادر فرموده‌اند، می‌خواهیم معنا کنیم و در پیرامون آن صحبت کنیم. قسمت اولش را خواندیم و معنا کردیم. دیدیم که حضرت حساس هستند روی اینکه کسی که به روشنایی رسیده، اکنون به کوری می‌خواهد برسد و بعد از هدایت، خدای نکرده گمراه بشود. و تذکر فرمودند به آیه کریمه: «الم \* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ».

این خلاصه عرایض امشب ماست. ان شاء الله فرداشب و پس فرداشب بقیه جملات را توضیح می‌دهیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ!»

یا ابا عبدالله! ایام عزای تو هم نزدیک می‌شود و ما با توبه و با آب توبه باید دلها و چشمهای خود را بشوییم که لیاقت گریه کردن برای تو را پیدا کند و در ایام عاشورا بتوانیم از روی صفا و خلوص برای شما اشک بریزیم.

من فقط یک روایت از حضرت پیغمبر اکرم - صلی الله علیه وآله - می‌خوانم. یک دو سه خط هم، برادر عزیزمان در پایان عرایض بنده تو سئل پیدامی‌کنند... در این کتاب «نفس المهموم» مرحوم محدث قمی روایتی را نقل کرده از رسول خدا - صلی الله علیه وآله. روایت خیلی جالب است و راجع به حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه - است. در آن آمده که:

«رَأَى النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْحُسَيْنَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ فِي السُّكَّةِ.» سکه این کوچه‌های تنگ را می‌گفتند. پیغمبر داشتند عبور می‌کردند، دیدند حضرت اباعبدالله الحسین با بچه‌ها در کوچه دارند بازی می‌کنند.

«فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَمَامَ الْقَوْمِ»: پیغمبر اکرم با یک عده‌ای که داشتند حرکت می‌کردند، آمدند جلو. «فَبَسَطَ إِحْدَى يَدَيْهِ»: یکی از دستهایشان را باز کردند. «فَطَفِقَ الصَّبِيُّ يَفِرُّ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا.» امام حسین کودک کوچکی بود. حضرت آمدند دستشان را باز کردند که بغلش کنند، ولی او از این طرف فرار می‌کرد، از آن طرف فرار می‌کرد، پیغمبر هم دنبالش. «وَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يُضَاحِكُهُ.» رسول خدا با او مضاحکه می‌کردند، می‌خندیدند، شوخی می‌کردند که این بچه بخندد.

«ثُمَّ أَخَذَهُ.» بالاخره حضرت به این کودک رسید و امام حسین را گرفت. «فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقْنِهِ»: یک دستشان را گرفتند زیر چانه حضرت سیدالشهدا «وَالْأُخْرَى عَلَى فَأْسِ رَأْسِهِ»: دست دیگرشان را گرفتند این قسمت پشت سر که رو به پایین هست. دو دست را این جور گرفتند زیر چانه و بالای سر. «وَ أَقْنَعَهُ وَ قَبَّلَهُ.» هی صورت و هی لبها، هی چشمها و هی گونه‌های ابی عبدالله را بوسه می‌زد، هی می‌بوسید.

«وَقَالَ: أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ وَ حُسَيْنٌ مِنِّي»: من از حسینم. و حسین از من

است. «أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا»: خدا دوست دارد هرکسی را که حسین را دوست داشته باشد. «حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»<sup>۱</sup>: حسین یکی از نوه‌های پیغمبر است.

عرض می‌کنم: یارسول‌الله! خلیه‌ها یادشان بود در صحرای کربلا... همین چانه‌ای که یک دست شما زیر آن چانه بود، چنان با سنگهایی که از طرف لشکر ابن زیاد آمد، این چانه شکافت که خون

---

۱- نفس‌المهموم/۲۳ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۷۱/۴، از سنن ابن‌ماجه و

الفائق زمخشری.

## گفتار « ۲ »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صحبت ما در مورد این بود که به خاطر علاقمندی زیادی که آقایان - الحمد لله - به ساحت مقدّس امام عصر - ارواحنا فداه - دارند، می‌خواهند بدانند شخصیت ایشان و اعمال و کردار و گفتار ایشان چیست تا خود را به رنگ آن محبوب در بیاوریم.

قرار شد درباره فرمایشات آن حضرت صحبت کنیم. برای این کار یکی از توفیعات آن حضرت را که نوزدهمین توفیع در بحار الانوار علامه مجلسی است، دیشب آغاز کردیم.

این توفیع نامه مختصری است در حدود یک صفحه و چند خط از این کتاب که حضرت برای عثمان بن سعید و محمد بن عثمان نایب

اول و دوم که پدر و پسر هستند نوشته‌اند. در این نامه در پاسخ به سؤال عثمان بن سعید و فرزندش که در مورد مناظره کسی به نام مختار با شخصی دیگر راجع به امامت پرسیده بودند، حضرت جملاتی دارند که قسمت اول آنها را دیشب خواندیم و ترجمه کردیم و قسمت دوم آن جملات این است.

حضرت می‌فرماید: چگونه این مردم در فتنه سقوط می‌کنند و در حیرت و ضلالت رفت و آمد می‌کنند؟! چگونه این مردم به طرف راست و به طرف چپ متمایل می‌شوند و مستقیم حرکت نمی‌کنند؟! آیا مردم از دین خودشان دست برداشته‌اند؟! یا در مورد مسائل دین به شک و تردید افتاده‌اند؟! یا با حقّ به عناد پرداخته‌اند؟! و یا آنچه را در روایات راستین و اخبار صحیح آمده نمی‌دانند!؟

همه اینها راجع به امامت است. چون مختار با یک نفر مناظره کرده بود که او می‌گفته امام حسن عسکری - علیه السلام - جانشینی غیر از جعفر بن علی ندارد؛ یعنی جانشینی غیر از برادرش - جعفر کذاب - ندارد و فرزند ندارد. و حضرت دارند اینها را جواب می‌دهند. در ادامه می‌فرمایند: یا این اخبار را مردم بلد بوده‌اند اما فراموش کرده‌اند!؟

مطلبی که خیلی حرف دارد از اینجا به بعد است: «أَمَا تَعْلَمُونَ» - همه‌اش را عربی نخواندم که عزیزان من خسته نشوند - «أَمَا تَعْلَمُونَ أَنْ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ». چطور می‌شود امام حسن عسکری

جانشینی غیر از جعفر نداشته باشد؟! آیا نمی دانید زمین خالی از حجّت نمی شود؟! «إِمَّا ظَاهِرًا وَإِمَّا مَغْمُورًا»: یا این حجّت ظاهر است و در دسترس مردم است، یا اینکه مغمور و پوشیده است و در دسترس مردم نیست. چطور می شود زمین خالی از حجّت بماند؟!!

«أَوْلَمْ يَغْلَمُوا انْتِظَامَ أَيْمَتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ»: آیا نمی دانند که بعد از پیغمبر، ائمه یکی پس از دیگری آمدند و زندگی کردند و رهبری کردند و راهنمایی کردند و هدایت کردند و رفتند، «إِلَى أَنْ أُفْضِيَ الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي - يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: تا اینکه به امر خدا کار امامت نوبتش رسید به ماضی. ماضی یعنی کسی که در گذشته. که منظور پدرشان است؛ یعنی امام حسن عسکری - علیه السلام.

«فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»: پس امام حسن عسکری جانشین پدرانش شد. «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ سُبُحَانِهِمْ». که به سوی حق و به راه راست هدایت می کرد. آیا مردم اینها را نمی دانند؟!!

بعد در اینجا امام زمان - صلوات الله علیه - یک مقداری در عنوان جملاتی از پدرشان صحبت می کنند. من اینها را می خوانم و ترجمه می کنم، ولی توضیح نمی دهم. چون بحث ما بحث امامت نیست، بحث ما بحث به دست آوردن نمونه زندگی و گفتارهای آن امام معصوم است. برای اینکه ما خیلی به ایشان اظهارعلاقه می کنیم، خواستیم ببینیم امام ما چه جوری زندگی می کند و چه سخنانی دارد و زندگی ما



با ایشان چقدر تطبیق می‌کند و چند درصد از زندگی ما و زیست ما با ایشان منطبق است، که بقیّه‌اش را سعی کنیم که منطبق کنیم و اگر اشتباه می‌کنیم، اشتباهات خودمان را جبران کنیم.

می‌فرماید: «كَانَ نُورًا ساطِعًا وَ قَمَرًا زَاهِرًا»: امام حسن عسکری نوری بود ساطع و ماهی بود درخشان. «اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ»: خداوند برای او انتخاب کرد ارتحال به عالم بقا را. «فَمَضَى عَلِيٌّ مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - حَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ». هیچ بار امام حسن عسکری - علیه السلام - فراتر از پدراناش نرفت و مثل پدراناش عمل کرد.

«حَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ» را اگر بخواهیم ترجمه اصطلاح به اصطلاح بکنیم، می‌شود: مو به مو. یعنی حضرت درگذشت درحالی که مو به مو همان‌طور که پدراناش حرکت کرده بودند، حرکت کرد و غیر از آن راه دیگری نرفت. «عَلِيٌّ عَهْدٌ عَهْدَهُ وَ وَصِيَّةٌ أُوصِي بِهَا إِلَى وَصِيٍّ سَتَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةٍ»: ایشان درگذشت درحالی که عهده را بسته بود و به وصی که خدا او را - که منظور خود ایشان هستند - مستور و پنهان کرده بود، وصیت فرموده بود. «وَ أُخْفِيَ مَكَانَهُ بِمَشِيَّتِهِ»: و خدا مکان این وصی آخر را به مشیت خود مخفی داشت. «لِلْقَضَاءِ الثَّابِتِ وَ الْقَدْرِ النَّافِذِ»: این به خاطر قضا و قدری بود، تقدیری بود، حکمی بود. قضا یعنی حکم. قدر یعنی تقدیر، اندازه‌گیری. یعنی این موضوع به خاطر حکمی بود که خدا از سابق، از قبل از خلقت و آفرینش آدم حکم کرده بود.

«وَفِينَا مَوْضِعُهُ» : در ماست ، در میان ماست جای قضا و قدر خدا (یا امامت و ولایت). یعنی خدا قضا و قدر خود را در میان ما انجام داده و از مجرای ما قضا و قدر خود را در عالم پخش کرده . «وَلَنَا فَضْلُهُ» : و فضل قضا و قدر (یا فضیلت امامت و ولایت) برای ماست . فضیلتش برای ماست ؛ یعنی ما کلید و مفتاح قضا و قدر خدا هستیم . البته عرض کردم دیشب هم ، چون بحث ما در ولایت و امامت تکوینی نیست ، خیلی برای اینها توضیح نمی دهیم .

بعد می فرماید : خدا اگر اذن بدهد در آن چیزی که منع کرده است و مانع را برطرف کند از حکمش ، «لَأَرْاهُمُ الْحَقَّ ظَاهِرًا بِأَحْسَنِ حِلْيَةٍ» : خدا اگر اذن بدهد ، او حق را ظاهر می کند به بهترین زینت ها . حضرت در اینجا به طور کنایی و به صورت اشاره به غایب صحبت می کنند و مقصود از ضمائر غایب خودشان هستند .

می فرماید : اگر خدا بخواهد و اراده بکند ، او حق را ظاهر می کند به بهترین زینت ها «وَأَبْيَنِ دَلَالَةٍ» : و به بهترین و روشن ترین دلالتها «وَأَوْضَحِ عِلْمَةٍ» : و با بهترین علامتها و علمها روشن می کند ، «وَلَأَبَانَ عَن نَّفْسِهِ وَقَتَامَ بِحُجَّتِهِ» : و خود حجت خود را ظاهر می کند و روشن می کند حجت و دلیل خود را .

«وَلَكِنَّ أقدَارَ اللَّهِ لَا تُغَالَبُ» . یعنی : ولکن کسی نمی تواند غالب بر قدرهای خدا بشود و خدا یک چیزی را تقدیر کند و کسی دیگر بیاید قدر خدا را ، تقدیر خدا را ، برگرداند . «وَأِرَادَتُهُ لَا تُرَدُّ» : و اراده خدا

رد نمی شود. «و تَوْفِيقَهُ لَا يُسْبِقُ»: و توفیق خدا چیزی است که مسبوق به سابقه نیست و به اراده خودش توفیق می دهد.

در مجموع این دو قسمت از توفیق که عرض کردم از جنبه بحث مورد نظر ما دو نکته مهمتر داشت. عرض کردم که موضوع صحبت ما در این سه شب استفاده نکته‌های اخلاقی و تقوایی بود از کلمات و گفتارهای امام عصر - ارواحنا فداه. چون حقیقتش این است که ما در کار زندگی و در کار تقوا و در کار مراقبت، یکی از هزارتایش را نمی دانیم و به یکی از صدتایش - بنده خودم را عرض می کنم - عمل نمی کنیم. یکی از صدتا هزارتا را نمی دانیم و به آنهایی هم که می دانیم عمل نمی کنیم. خیلی خوب می دانیم، واعظ خوبی هستیم، خوب حرف می زنیم؛ ولی موقعی که پای عمل به میان می آید، کمیت همگی مان لنگ است. ولی: «و ذَكَرْنَا الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>. تذکر برای مؤمنین فایده دارد.

اگر ما تذکر بدهیم و مجالس ذکرمان زیاد شود... مجلس ذکر، نه ذکر درویشی که فقط یا هو بگوییم. آن هم اگر به طور صحیح باشد مجلس ذکر است؛ ولی اصل مجلس ذکر، آن است که تذکر دهند باشد. شما هم همین کار را بکنید. در مجلس حضرت ابی عبدالله الحسین می آید... خصوصاً در ایام عاشورا که ایام خیلی خوبی است و روزهای خیلی خوبی است و شبهای خیلی خوبی

است و خداوند به صدقه سر حضرت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - سفره هدایت خود را پهن کرده که در سر سفره کسانی بنشینند و از این سفره بهره ببرند و استفاده بکنند... شما وقتی تشریف می آورید در این مجالس، با آمادگی و با مهیا بودن روحی و باطنی تشریف بیاورید و شرکت کنید در مجلس که - ان شاء الله - خداوند زمینه هدایت ما را و راهنمایی ما را و تذکرات ما را فراهم کند.

در اینجا دو نکته هست که می شود رویش صحبت کرد و تذکر داد:

نکته اول این است که می فرماید که زمین خالی از حجّت نمی شود؛ حجّت یا ظاهر است یا باطن. از این تعبیرات در روایات زیاد داریم که زمین از حجّت خالی نمی شود؛ چه ظاهر باشد چه باطن.<sup>۱</sup>

کوتاهترین جمله ای که می توانم بگویم، این است که خود امام عصر - علیه السلام - در یکی از توقیعاتشان حجّت باطن را که در زمان غیبت است، تشبیه کرده اند به آفتاب در پس ابر.<sup>۲</sup>

شما می بینید آفتاب که در پس پرده ابر است نظام به هم نمی خورد فقط روشنایش کم است، اما روز هست، تابش

---

۱- ر.ک: بحار الانوار ج ۲۳ باب الاضطرار إلى الحجّة.

۲- بحار الانوار ۵۳/۱۸۱.

خورشید هست، با شب فرق دارد ولی روشناییش کمتر است، مردم همه آفتاب را نمی بینند. خیلی نقص دارد نبودن آفتاب، اما در هر حال روز است، شب نیست و نظام به هم نمی خورد. ولی همین آفتاب اگر نباشد و به کلی از بین برود، نظام زمین، نظام کهکشان و نظام منظومه به هم می خورد.

این تشبیهی است که خود امام عصر - علیه السلام - در یکی از توقیعاتشان دارند. اینکه می فرماید زمین خالی از حجّت نیست، چون اگر حجّت در روی زمین نباشد، یعنی آفتاب در منظومه ما نیست. و در علوم جدید در فیزیک و در سایر علوم ثابت شده که هر کدام از منظومه ها را اگر قدری از جایش تکان بدهند، این نظام به هم می خورد. و این فاصله ها، این نیروهای گریز از مرکز، نیروی جاذبه و بقیه قوانین فیزیک که هست، مسأله حرارت، مسأله نور، همه اینها جوری تنظیم شده که یکی از اینها اگر کمی از جایش تکان بخورد، این نظام به هم می خورد. ولذا باید خورشید باشد تا زندگی ما و حیات ما به پا باشد. مسأله وجود امام عصر - علیه السلام - هم همین طور است. این یک نکته.

نکته دیگری که خیلی مهم است این است که می فرماید که امام حسن عسکری مو به مو دنبال راه و روشی را که ائمه پیشین داشتند گرفته و پیش رفته و هیچ از خط آنها تخطی نکرده. این چه را می خواهد به ما برساند؟ این می خواهد به ما برساند که مقصد یکی

است، مبدأ یکی است، هدف یکی است، راه یکی است؛ اما در مقطعیهای مختلف ائمه ما آمدند تا بشر را تذکر بدهند به همان راهی که یکی بیشتر نیست و آن سنت، سنت الهی است؛ سنتی است که خدا قرارداد و پیامبر عمل کرده و ائمه هم دنبالش رفته‌اند. حضرت می‌فرماید که امام حسن عسکری *حَدَّثَنَا النُّعْلُ بِالنُّعْلِ* دنبالش و پدران او رفته و بر همان سیره و سنتی که آنان داشتند عمل نموده و مانند آنان به وصی بعد از خود سفارش فرموده است.

این هم نکته‌ای است که خیلی باید رویش حساس باشیم. یکی از مهمترین زیارات و معتبرترین زیارات، زیارت امین‌الله، است که باب ما تنبها هم هست چون مختصر است! ... عجیب زیارتی است. جنبه زیارتیش مختصر است و بقیه‌اش مناجات است. و همین هم دلیل بر اعتبارش است. برای اینکه در نوع زیارتهای ما مسأله توحید و مسأله ولایت به هم چسبیده است.

لذا شما مثلاً می‌بینید که در زیارت جامعه کبیره اولش شهادت به توحید و نبوت دارد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.» بعد روایت دارد که امام هادی - علیه السلام - می‌فرماید: قدم به قدم که بر می‌داری به طرف زیارت هر کدام از ائمه، اول سی و چهار مرتبه، بعد سی و سه مرتبه، بعد هم سی و سه مرتبه تکبیر می‌گویی که تکمیل بشود صد مرتبه تکبیر.

حالا این صد مرتبه معنایش چیست و چه توجیهی دارد

- ان شاء الله - در زیارت عاشورا عرض خواهیم کرد که خیلی نسندهای جالب و حسّاسی دارد . . . .

بعد می آییم در ولایت : «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ . . . .»

توحید و ولایت معمولاً به هم متصل اند . یکی از جنبه های اعتبار زیارت امین الله همین است که اول آدم در باند فرودگاه در زمینه ولایت حرکت می کند ، با امامت و ولایت حرکت می کند ، حرکت می کند . . . و آن قدر جملات زیارت امین الله قوی است که بلافاصله اوج می گیرد و به فضای لایتناهای توحید وارد می شود و می رود بالا .

و این برای من عجیب است . در میان زیارات هیچ زیارتی نسبت به ائمه - چون امین الله یکی از زیارتهای جامعه است - به اندازه زیارت امین الله انسان را هرچه زودتر از باند زمینی فرودگاه زمینه ولایت به فضای لایتناهای اوج توحید حرکت نمی دهد . خیلی عجیب است ! مثل هواپیمایی است که یک قدری روی زمین حرکت می کند ، سرعت که می گیرد ، اوج که می گیرد ، عجیب حرکت در باندش کم است و کوتاه ، به خاطر اینکه خیلی قوی است . این زیارت هم حرکت را در همان اولین جملات طوری قوی می کند که انسان اوج می گیرد .

آن وقت در زیارت امین الله که چند جمله بیشتر نیست و بقیه اش مناجات است ، می خوانیم که : «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ

عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنْنَ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: گواهی می‌دهم ، شهادت می‌دهم که ای امامی که مخاطب من هستی - همه ائمه - مجاهدت کردی در راه خدا حق مجاهده‌ای که داشته و تو می‌توانستی انجام بدهی ، و به کتابش عمل کردی ، و از سنت پیغمبر او - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیروی کردی .

پس در این زیارت ، این به عنوان عالیترین و بالاترین فضیلت عالم ولایت ، برای پرچمدار عالم ولایت - مثلاً حضرت علی بن موسی الرضا - مطرح می‌شود که پیروی از سنت پیغمبر کرده‌است . و در این توفیق هم امام عصر - عَلَيْهِ السَّلَام - با جملات جمعی و کوتاه و سازنده و پرمحتوا در مورد پدرش امام حسن عسکری - عَلَيْهِ السَّلَام - می‌فرماید که : پیروی پدرانش کرده‌است حذو النعل بالنعل . یعنی همین‌که : «عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنْنَ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» .

بعد در آنجا ، در زیارت امین‌الله ، اوج می‌گیریم : «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ ... اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَةِ ...» که خیلی چیزهای جالبی دارد و وقت توضیحش ماه رمضان است که خیلی آدم تلطیف می‌شود برای مسائل توحیدی و ولایی ....

در آنجا فضیلت حضرت علی بن موسی الرضا این است . و در اینجا هم امام عصر برای پدرشان همین فضیلت را معین می‌کنند .



اینکه: «عَمِلْتَ بکتابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»، این عالیت‌ترین فضیلت اخلاقی است. بالاترین فضیلت برای کسی این است که در مقابل مولای خودش پیرو و تابع باشد، پیرو و تابع.

و معنای «عبد» هم همین است. می‌دانید چرا کاری که انسان در مقابل خدا انجام می‌دهد می‌گویند عبادت؟ عبادت یعنی تسلیم بلاقید و شرط، تسلیم بلاقید و شرط. هیچ قید و شرطی این تسلیم ندارد. البته آدم باید اول مولویت مولایش را احراز بکند برایش ثابت بشود، بعد تسلیم بلاقید و شرط بشود.

و این تسلیم مطلق و بلاقید و شرط فقط در مقابل امام معصوم هست و پیغمبر و خدا و بس. این تسلیم فقط در مقابل اینها باید باشد، ولی ما در زندگی معمولی خودمان خیلی تسلیم بلاقید و شرط داریم. معمولاً در امور ظاهری بیشتر تسلیم بلاقید و شرط داریم تا در امور اخلاقی و باطنی و معنوی.

شما به یک مجلسی می‌روید؛ مجلس عروسی... در اینجا روی سختم با خانمها بیشتر است تا آقایان، آقایان هم هستند کم و بیش... کجا می‌خواهیم برویم؟ مجلس عروسی. باید آنجا لباس نو آدم بپوشد، لباس خوب باید بپوشد. نه! این لباسم را دیده‌اند، یک بار دیده‌شده. باید یک لباسی بپوشم که در آن مجلس کسی ندیده باشد. گفته می‌شود: بابا آن مجلس ۵۰۰ نفر هستند! دونفرشان دیده‌اند! جواب می‌دهد: باشد! من نمی‌توانم این را بپوشم. چون

همان دونفر هم لباس مرا دیده‌اند، دیگر نمی‌توانم بپوشم... خیلی تابع بلاقید و شرط!

این تقلید از کیست؟ از کجاست؟... الآن می‌دانید همه چیز ما ژورنال دارد، همه چیز ما بوردا دارد. همه چیز ما الگو دارد. حتی ژورنال هست برای آشپزخانه‌مان که آشپزخانه‌مان را چطوری درست کنیم. تقلید است دیگر... بابا کی این را گفته؟! یک روز شلوارگشاد، یک روز شلوارتنگ، یک روز کوتاه، یک روز بلند، یک روز نمی‌دانم پیراهن چطور، یک روز پیراهن... هیچ هم نمی‌گوییم چرا. هر دامادی می‌خواهد برود سلمانی موهای سرش را اصلاح کند، باید این مدل بزند. هیچ نمی‌پرسد: چرا این جوری؟ چرا این مدلی؟ می‌گویند: الآن مد است که قیصری بزنیم، نمی‌دانم چی بزنیم. هیچ نمی‌پرسیم. تقلید است.

اما تنها جایی که تقلید مطلق و بلاقید و شرط باید باشد، تقلید از امام معصوم است؛ چون گناه نمی‌کند، چون اشتباه نمی‌کند، در سه جهت عصمت دارد و هیچ اشتباهی در کارش نیست. و لذا بزرگترین فضیلت برای یک بنده این است که تابع و پیرو مولایش باشد. فقیه را وقتی امام صادق... علیه السلام... می‌خواهد تعریف کند چه می‌فرماید؟...

وقتی شما از کسی تقلید می‌کنید، یعنی قلاده خودتان را به گردن او می‌اندازید، در حقیقت سنگینی کارتتان را به گردن او می‌اندازید تا

او سنگینی کارتان را بکشد. تقلید یعنی این؛ یعنی قلاده به گردن کسی انداختن. (البته درستش «قلاده» بدون تشدید و به کسر قاف است. «قَلْدَةُ الْقِلَادَةِ» یعنی قلاده را بر گردن او انداخت.) و تقلید شرطش این است. پنج شرط دارد تا از کسی انسان تقلید کند. اولش این است که عمیق در دین باشد، ولی کافی نیست.

بعد از اینکه عمیق در دین بود، یعنی اسلام‌شناس بود به تمام معنا. یعنی اسلام را از مجرای صحیح خودش شناخته بود. باید چهار شرط دیگر داشته باشد؛ چنانکه می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ». باید صیانت نفس داشته باشد، آدم سالمی باشد، روحش و نفسش پاک باشد و سلامت نفس داشته باشد. «حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهِ».<sup>۱</sup> باید حافظ و نگهبان دینش باشد و مخالف با هوای نفسش باشد و اطاعت از مولای خودش و ارباب خودش بکند.

بالاترین نشانه فضیلت انسان این است که اطاعت از مولای خودش داشته باشد. شما ببینید وقتی ما می‌خواهیم امام رضا - علیه السلام - را در کوتاهترین جملات بشناسیم، باید جملاتی باشد که مجموع ابعاد شخصیت این امام معصوم را که مزور شماست و شما زائرش هستید مشخص کند، و زیارت امین‌الله باید در این چند جمله همه ابعاد شخصیت امام رضا - علیه السلام - را مشخص کند:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.» دو جمله قبلیش هم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ.» روی هم می شود پنج جمله. این پنج جمله همه ابعاد شخصیت امام رضا را باید روشن کند. و یکی از بزرگترین ابعاد شخصیتشان همین است که: «وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»

لذا باید ما سعی کنیم بنده باشیم، سعی کنیم حد و النعل بالنعل دنبال آنها باشیم. باید سعی کنیم رنگ بندگی بگیریم. باید سعی کنیم دنباله رو اینها باشیم... آقا نمی پسندند، خوب نپسندند!

با همه عزیزان صحبت می خواهم بکنم؛ پدران، مادران، آقایانی که تازه تشکیل زندگی داده اند و - ان شاء الله - در آینده اولاددار می شوند، و برای جوانها، دختر و پسر: باید روش ما این باشد که خودمان را هی به ائمه نزدیک کنیم و تا بتوانیم از آنها پیروی کنیم. برای پدران و برای مادران ملاکی که در خانه پیاده می کنیم و رویش باید تأکید کنیم، گفتار خدا و پیغمبر است. البته خدا و پیغمبر راجع به رنگ قالی ما، نحوه پرده ما، تعداد چراغهای ما، نمی دانم لباس ما، شکل ظاهری لباس ما، خیلی سخت نگرفته اند. لباس شما چه رنگ باشد، چطور باشد، راجع به اینها تأکید نکرده اند و ایستادگی نکرده اند، ولی ما باید سعی کنیم که شکل زندگیمان را با زندگی ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - تطبیق بدهیم.

امام زمان - علیه السلام - کی نماز صبح می خواند؟! نماز صبح

لب طلایی می خواند؟! برای شماها که نماز صبح می خوانید می گویم. نماز صبح لب طلایی یعنی آفتاب می آید بالای دیوار و زردی آفتاب مثل این نعلبکی های لب طلایی که لبش طلاست پیدامی شود. کدام یک از ائمه، در چه زمان، نماز صبح لب طلایی خوانده اند؟! ائمه چطوری نماز صبح می خواندند؟! چرا ما این قدر نسبت به نماز صبح بی قیدیم؟! یک چیزی شنیده ایم که اگر آدم خوابش ببرد و نمازش قضا شود، چون خواب بوده گناه ندارد. خیلی خوب، ولی آیا این بی اعتنائی نیست؟!

شما در یک دانشکده ای دانشجو هستی. استاد شما یک چیزی را پنجاه مرتبه به شما می گوید. شما می گوید: ببخشید خوابم برده بود. آیا به شما نمی گوید: شما از بی اهمیتی این جوری هستید؟! اگر آدم اهمّیت بدهد، این جوری نمی شود. چند مرتبه شده از هواپیما عقب بمانی در مسافرت؟! یا از قطار؟! یا از ماشین؟! یا هیچ، یا در حدّ هیچ. چرا؟ برای اینکه دلمان شور می زند. به هواپیما خیلی اهمّیت می دهیم. چرا نماز صبحمان باید قضا بشود؟! چرا باید نمازمان را آن موقع بخوانیم؟!

چرا در اوّل وقت که می توانیم، بدون اینکه یک وجه شرعی و به اصطلاح یک عذر شرعی داشته باشیم، می نشینیم گپ می زنیم، اما نماز اوّل وقت نمی خوانیم؟! چرا؟! زندگی ائمه چه جوری بوده؟! اینها مسائلی است... هزاران مسأله... واقعاً نحوه رفتار ما با

جامعه و مردم طبق گفتار ائمه است؟! طبق روش ائمه است؟! این کینه‌هایی که ما داریم، این قهر و قهرکشی‌هایی که ما داریم، ائمه دارند؟! کدام معصوم داریم، کدام معصوم - که در مورد خانمها باید حضرت زهرا را مثال‌بزنیم و در مورد آقایان همه ائمه را - کدام معصوم با خانواده‌اش قهر کرده، سلام نکرده، حرف‌نزده، که ما از او یادگرفته‌باشیم؟! کدام معصوم؟!!

و این مسأله را اگر بخواهیم دقت کنیم - «وَاتَّبَعَتْ سُنَنَ نَبِيِّهِ» که حضرت اشاره می‌کنند - همه شرایط و شروط زندگی ما را تشکیل می‌دهد. یعنی از صبح که از خواب پامی شویم تا فردا صبح، نحوه برخورد ما، نحوه سلام ما، نحوه غذای ما، نحوه دست‌شستن ما، نحوه حمام‌رفتن ما، اوقات ناخن‌گرفتن ما، اوقات اصلاح ما، برخورد ما با پدر، برخورد ما با مادر، برخورد ما با استاد، برخورد ما با شاگرد، برخورد ما با زن، برخورد ما با شوهر، برخورد ما با بچه، برخورد ما با خواهر و برادر، رفتار ما با جامعه، نحوه رفتار ما با گناهکاران، رفتار ما با مشرکان، با افرادی که خارج از دین هستند، با مسلمانها، در موقع فروختن، در موقع خریداری کردن... شما نگاه کنید کجایش مثل ائمه است؟!... اگر هست خوش به حالمان. بیایید در راه استفاده از نحوه گفتار امام عصر - علیه السلام - در مسائل اخلاقی، در این چند روز، رسم و رسوم و تشریفات و تشکیلات و یک نفر بنشینند روی منبر صحبت‌کنند و ما هم مستمع

باشیم، بعد مجلس تمام شد برویم و... همه اینها را بریزیم کنار و در این چند روز خودمان را در اختیار خدا بگذاریم، مهمان خدا بکنیم. سر سفره امام حسین نشسته‌ایم، باید بهترین موائد آسمانی و معنوی را استفاده کنیم.

شما خانمی که پشت پرده در آن اتاق نشسته‌اید! باید هر منبری که شما می‌نشینید و بعد از منبر، حجابت کیپ‌تر از قبل از منبر باشد، نمایشت برای نامحرم بعد از صحبت باید کمتر از قبل از صحبت باشد، قربت و تقرّب به خداوند باید بعد از صحبت بیشتر از قبل از صحبت باشد. ما باید این جور باشیم، از فرصتها استفاده کنیم. باید پیروی از سنت پیغمبر و حضرت زهرا - سلام الله علیها - کنیم. پیغمبر جلوی اصحاب از ایشان می‌پرسد: فاطمه جان! نور چشم من! قوت قلب من! بگو ببینم بهترین عمل برای یک زن چیست؟ می‌فرماید که: نه مردی او را ببیند، و نه او مردی را ببیند. تنها جایی که استثناست به دست آوردن علوم دینی است و تحصیل معارف دینی است؛ مسائل شرعی، عقاید، اخلاق. این استثناست؛ و الا بهترین چیز خودپوشیدن است و حفاظت خود.

شما را به خدا آقایان و خانمها! چند درصد زندگی ما مطابق با خواسته ائمه و سنت ائمه است؟! مجالس ما، مجالس عروسی ما، مجالس عقد ما، چقدرش با سنت پیغمبر پیش می‌رود؟! ... بله، خیلی چیزها در آن موقع نبوده، قبول است، ولی اصول هم مشخص

است، اصول معلوم است. آن خانمی که به خاطر شرکت در یک مجلس عروسی، نمازش قضامی شود، آن خانمی که به خاطر شرکت در یک مجلس شوهرش را ناراضی می‌کند، آن زنی که به خاطر شرکت در یک مجلس عروسی ناخنش را به نامحرم نشان می‌دهد در حالی که زینت کرده، ... اینها چیست؟! چطور می‌شود اینها؟! ... چقدر از راه ائمه دور می‌افتیم؟! ...

هرکدام از ما نام امام عصر - علیه السلام - که میان می‌آید، حقیقتاً احساس محبت و دوستی می‌کنیم. همه ما در این، ریا نداریم. در اینکه ما حضرت را دوست داریم و احساس محبت می‌کنیم، ریا نداریم. ولی باید خودمان را به آن حضرت نزدیک کنیم؛ زمان و مردمان.

امام عصر - علیه السلام - در شبانه‌روز چقدر قرآن می‌خواند؟! این آقایان، این خانمها، تازه ازدواج کرده‌ها، مجردها، غیر مجردها، همه، در شبانه‌روز چقدر قرآن می‌خوانیم؟! چقدر با قرآن آشنا هستیم؟! شما هیچ می‌دانید که در شبانه‌روز انسان یک مقداری قرآن بخواند، چقدر برای تلطیف و تنظیف روحیه‌اش مؤثر است؟! چقدر ما از قرآن عقب افتاده‌ایم! قرآن را ساده نمی‌توانیم بخوانیم. چرا؟ برای اینکه تمرین نکرده‌ایم. تصمیم بگیریم هر روز بعد از نماز صبح، ده آیه، بیست آیه، یک صفحه قرآن بخوانیم. چرا همه را گذاشته‌ایم کنار؟! ...



هرچه صحبت می‌کنیم، می‌گویند: از پنج صبح، شش صبح مغازه هستم تا نه شب. بی‌خود مغازه هستی! کدام دین، کدام آیین گفته که ما عوض اینکه سه قسمت کنیم اوقاتمان را برای استراحت، برای عبادت، برای تجارت و کار، همه اوقاتمان را اختصاص دهیم به کار؟! ... خدا هم برکتش را از ما می‌گیرد. این را بدانید شما اگر معمولی کار کنید، روزی هشت ساعت، روزی هفت ساعت، روزی شش ساعت، خدا به همان اندازه روزیتان را می‌رساند. روزی پانزده ساعت می‌روی در مغازه، یا تجارتخانه، یا دانشگاه، یا دندانسازی، یا هرچی، هر رشته‌ای که دارید ... خوب، خدا برکتش را از ما می‌گیرد، به همان اندازه روزی ما می‌رسد.

چرا تقسیم نمی‌کنیم؟! چرا وقتی را برای خودت قرار نمی‌دهی؟! همه اینها برای دیگران است! به خدا برای دیگران است! همه فعالیت‌های مادی که ما می‌کنیم، برای دیگران است. برای خودت چقدر فعالیت می‌کنی؟! در سال چند دست لباس آدم می‌پوشد، چقدر خوراک آدم لازم دارد، چقدر جا برای نشستن لازم دارد، این برای خودمان است، بقیه‌اش همه برای وارث است؛ یا برای بچه‌هاست، یا نه، یک مقدارش برای بچه‌هاست، یک مقدار برای مردم. اینکه می‌گویی: من باید اتاق آبرومند داشته باشم و ... این یعنی مردم. پس یک مقدار برای مردم است، یک مقدار برای بچه‌ها.

## گفتار دوم / ۵۱

پس در حقیقت خودمان را به آب و آتش می‌اندازیم برای دیگران. اما وقتی به خودمان مراجعه می‌کنیم، لحظه‌ای که مرگ می‌آید، آن وقت می‌گوییم: «رَبِّ اَرْجِعْ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱</sup>. تازه بیدار می‌شویم و می‌خواهیم جبران کنیم؛ ولی دیگر دیر شده است....

من به این جوانها می‌گویم. یک دوستی داشتم اخیراً - اخیراً که می‌گویم یعنی دو سال پیش - تمام دوره‌های مقدماتی تمام شد. می‌خواست مطب دندانپزشکی باز کند در تهران. آمد منزل ما. گفتم: آقا جان یک نصیحت برایت دارم. تو در هر هفته که ۷ روز است، اگر ۹ روزش را از صبح ساعت ۴ تا شب ساعت ۱۲ کار کنی، مشتری هست و مریض می‌آید. درست است؟ گفت: بله.

گفتم: تو رفیق و دوست و آشنا زیاد داری، متدین هم هستی، خیلی به سراغت می‌آیند. به زودی همه وقتت پر می‌شود. ولی زن و بچه هم داری، دین هم داری، متدین هستی، احتیاج به معلومات مذهبی داری، و تو احتیاج داری که همان‌طور که تو می‌خواهی دندانهای مردم را سرویس کنی و تصحیح کنی، عقاید خودت تصحیح شود و اخلاق خودت تذکر داده شود. پس یک وقتی برای خودت بگذار.

چند ماه بعد که خودم رفتم برای اصلاح دندانها، گفتم: چطور است؟ گفت: حرفی که گفتمی به گوشم هست. پنجشنبه‌هایم را گذاشته‌ام بیایم تفسیر. جمعه‌هایم را گذاشته‌ام برای زن و بچه‌ام و به هیچ‌کس وقت نمی‌دهم. گفتم: حتی من هم که از نزدیکترین دوستان هستم، اگر وقت خواستم وقت‌نده. احتیاج داری. همه اینها برای دیگران است. برای خودت آن چیزی است که همراه خودت می‌بری.

هیچی از اینهایی که ما داریم مال ما نیست. شما خیال می‌کنید اینهایی که ما داریم مال ماست؟! اگر مال ما بود، نمی‌توانستند از ما جدا کنند. خانه مال ما نیست. در سند اسم شما را نوشته‌اند. چهار روز دیگر پاک می‌کنند به اسم یکی دیگر می‌شود. اعتباری است. لباسها مال ماست؟! اگر مال ما بود، نمی‌توانستند از ما جدا کنند. مال ما نیست، از ما جدا می‌کنند....

از لباس نزدیکتر، چشم و ابرو و صورت و قد و هیكل و زیبایی و مو و اینها، هیچ‌کدام مال ما نیست. اگر این موها مال ما بود، مثل من به سنّ من که می‌رسید موها نمی‌ریخت. اگر زیبایی مال ما بود، هیچ وقت این زیبایی را از ما نمی‌گرفتند در سنین بالا. اگر چشمها مال ما بود، کرمها در عالم برزخ و در عالم قبر نمی‌خوردند.

اینها مال ما نیست و از ما می‌گیرند. فقط یک چیز مال ماست. «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». این «لام» لام ملکیت است. یعنی: برای

## گفتار دوم / ۵۳

انسان نیست مگر کارش؛ کاری که کرده و قبلاً فرستاده. «وَ أَنْ سَغِيَةً  
سَوْفَ يُرَى»<sup>۱</sup> به زودی سعیش مجسم می‌شود. نگاهها در آنجا متبلور و  
متجسم می‌شود، و صحبتها، خیالات، افکار....

عزیزان من! دوستان من! برادران من! خواهران من! فرصت  
به سرعت برق از دست ما می‌رود و ما بنده هستیم و مولای ما امام  
زمان - صلوات الله علیه - زندگیش این جوری که ماها زندگی می‌کنیم  
نیست. ما محبت داریم. بحث ندارد. و - ان شاء الله - همین محبت در  
روز قیامت، در دنیا و برزخ و آخرت، نجات‌دهنده ما خواهد بود؛ اما  
بیایم و در این مجالس رسم و تشریفات را کنارگذاریم، بنایمان  
باشد بر پیروی از ساحت مقدس آن حضرت و آباء گرامیش در  
به دست آوردن سننشان و عمل به سننشان؛ همان طوری که به علی بن  
موسی الرضا خطاب می‌کنیم که: شهادت می‌دهم که تو پیروی از سنت  
پیغمبر کردی.

فرصت گذشت. یک بخش دیگر از این توفیق ماند که  
- ان شاء الله - فردا شب برای شما توضیح می‌دهم. یک بار عرایضم را از  
اول به قول شما امروزی‌ها رویو می‌کنم. عرض کردم یک اصل در  
روانشناسی هست به نام اصل محاکات. یعنی آدم دلش می‌خواهد که  
یک قهرمانی برای خودش قرار دهد و خودش را به شکل آن قهرمان  
در بیاورد. خداوند بر اساس این خاصیت ذاتی و فطری ما، برای ما

چهارده قهرمان قراردادده که این چهارده قهرمان را خودش ساخته و خودش هدایت کرده. و اینها معصومین هستند؛ معصومین چهارده گانه. ما دلمان می خواهد مثل آنها باشیم.

محبوب حی و حاضر ما که هم جسماً و هم روحاً حی و حاضر است. اگرچه از چشمان ما پنهان است. وجود مقدس حضرت بقیة الله - روحی و ارواح العالمین له الفداء - است. ایشان امام ماست و ما دلمان می خواهد که به شکل و به رسم ایشان زندگی کنیم. برای به دست آوردن رسم و شکل زندگی ایشان، بایستی با گفتارها و اعمال و کردار ایشان آشنا بشویم.

به خاطر همین، در این سه شب که مجلس اینجا بود، قرار گذاشتیم که با گفتارهای ایشان آشنا شویم. یکی از توقیعات آن حضرت را که توقیعی بود به عثمان بن سعید و محمد بن عثمان پسرش، مورد بحث قرار دادیم. دو قسمتش را ترجمه کردیم و صحبت کردیم. یک قسمتش که اخلاقیات بیشتر دارد می ماند برای فردا شب.

ما معمولمان این است که روضه را از روی کتاب می خوانیم. این هم از کندی ذهنمان است. چون بلد نیستیم حفظ کنیم. فرض کنید. و از روی کتاب محکمتر و متقن تر است و باب ما تنبهاست. من یک روایت از روایاتی را که راجع به حضرت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - است مختصر می خوانم در فضیلت

امام حسین و معنای کنم .

روایت از ریّان بن شیبب است . ریّان بن شیبب در زمان حضرت رضا - علیه السلام - زندگی می کرده . ریّان می گوید :

«دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ» : در روز  
اول محرم وارد منزل حضرت رضا شدم . «فَقَالَ لِي : يَا بَنَ شَيْبِ بْنِ أَصَائِمٍ  
أَنْتَ ؟» فرمود : ای ریّان بن شیبب ، روزه هستی امروز ؟ عرض کردم :  
نه .

فرمود : امروز روزی است که در آن روز زکریّا از خدای خودش  
پسر خواست و خدا هم دعای او را مستجاب کرد و حضرت یحیی را  
به او داد و در حالتی که مشغول نماز بود در محراب ، ملائکه به امر  
خدا او را ندادادند : «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى»<sup>۱</sup> . پس کسی که امروز  
روزه بگیرد و سپس از خدا بخواهد ، دعایی بکند ، خدا دعای او را  
مستجاب می کند .

سپس فرمود : ای ابن شیبب ، محرم ماهی است که اهل  
جاهلیّت در گذشته این ماه را محرم الحرام می گفتند . زیرا که ظلم و  
جنگ را در آن به خاطر حرمت این ماه حرام می دانستند و  
نمی گذاشتند که کسی جنگ کند و ظلم کند و کشت و کشتار کند . امّا  
«فَمَا عَرَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَلَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» : امّا  
امت پیغمبر نه حرمت ماه را نگه داشتند و نه حرمت پیامبرشان را

نگه داشتند .

«لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ» : ذرّیه پیغمبر را در ماه محرم به قتل رساندند «وَسَبُّوا نِسَاءَهُ» : زنانشان را به اسارت بردند . «وَأَنْتَهَبُوا ثَقْلَهُ» : غارت کردند اسباب او و خیمه های او را . «فَلَا عَفْوَ اللَّهِ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا» : خدا هرگز گناهشان را نبخشد !

«يَا بَنَ شَيْبٍ، إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَإِنَّكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» : اگر می خواهی برای چیزی اشک بریزی، برای حسین بن علی اشک بریز . چرا ؟ «فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِشُ» : زیرا حسین را مانند گوسفندی که سر می بریدند ، سر بریدند . «وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ»<sup>۱</sup> : و با او هجده مرد از خانواده اش که در دنیا نظیری برایشان نبود کشته شدند و جسمشان پاره پاره شد . . . .

## گفتار « ۳ »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خلاصهٔ عرایض ما در دیشب و پریشب این بود که به مناسبت اینکه اینجا یک زندگی جدیدی یک آقای تشکیل داده، مجلس روضه و توسل برقرار کرده و از ما خواسته که در این مجلس توسل و روضه راجع به امام عصر - ارواحنا فداه - صحبت کنیم؛ چون این جوان دلش می خواسته که زندگیش را از هر جهت با نام و یاد حضرت شروع کند. این، سنت بسیار بسیار خوبی است.

ما فکر کردیم که چون مستمعین ما و مستمعات ما کسانی هستند که به حضرت خیلی علاقمند هستند، براساس دوستی ایشان با امام عصر، دلشان می خواهد به رنگ آن حضرت در بیایند و خودشان را تطبیق بدهند با شخصیت آن حضرت. و البته این یک اصل روانی است. اصل محاکات در روانشناسی به ما می گوید که انسان دنبال یک



قهرمانی است که خودش را تابع او قرار دهد و به رنگ و به شکل او در بیاورد و از او پیروی کند. خداوند برای ما چهارده نفر قرار داده و آن کسی که هم جسماً و هم روحاً امام مفترض الطاعة ماست، الآن وجود مقدس امام عصر - ارواحنا فداه - است و ایشان هستند که ما باید تابع و پیرو ایشان باشیم.

بر این اساس ما یک توقیعی را انتخاب کردیم از توقیعات ایشان که عرض کردیم نوزدهمین توقیع و نامه امام عصر - علیه السلام - است که در کتاب بحار جلد ۵۳ نقل شده است. این توقیع نامه‌ای است که آن حضرت به نایب اول و دوم خودشان در زمان غیبت صغرا، عثمان بن سعید و فرزند او محمد بن عثمان، نوشته‌اند. خیلی نامه فوق العاده‌ای است. در دو شب گذشته راجع به دو قسمت از این نامه صحبت کردیم.

اصل موضوعی که مطرح کردیم، این بود: تقوا از زبان امام زمان - علیه السلام - یا: ورع، پرهیزکاری و پاکیزگی از زبان محبوب. برای اینکه محبوب همه شما و ما - ان شاء الله - امام عصر است و ما دلمان می‌خواهد ببینیم که ایشان چه فرمایشی کرده‌اند تا ما مو به مو برویم دنبال اجرایش.

پیشب اشاره‌ای به یک موضوعی کردم. و امشب می‌خواهم به عنوان مقدمه آن اشاره را کمی بازش کنم برای این برادران جوانم که باید در مبحث امام‌شناسی و در مباحث اعتقادی معلومات بیشتری

داشته باشند و این مسائل را - ان شاء الله - به دست بیاورند .  
اگر یادتان باشد ، پریشب گفتم که امام را در دو سطح می شود شناخت : یکی سطح ذهنی و یکی سطح قلبی . دو راه ما برای شناسایی امام داریم : یکی سطح ذهنی که من اسمش را شناسایی شناسنامه ای گذاشتم ، یکی سطح قلبی و روحانی و معنوی . این سطح قلبی و روحانی و معنوی را امشب می خواهم توضیح بدهم .  
این مطلب برای شما تازه است . برای اینکه در کتابی نخوانده اید و از کسی نشنیده اید و از یافته ها و حاصلها و به قول آن دوستان - که خدا سلامتش بدارد - از اشراقات ذهنی خود من است . البته مطلب چنان چیزی نیست که من به ثبت بدهم ، بلکه با استفاده از آیات و روایات و مبانی دین است . این را خوب گوش کنید ببینید همین طور هست یا نه . برای اینکه شما را کاملاً در جریان این نحوه شناسایی قرار بدهم این جور عرض می کنم :

اگر شما مدتی عسل میل بفرمایید ، عسل خوب ، و عسل شناس باشید ، در هر مجلسی که می روید ، در صبحانه بعد از دعای ندبه ، اگر خدای نکرده زبانم لال صاحبخانه عسل آورد ، اگر یک قاشق چایخوری کوچک از آن میل فرمودید ، متوجه می شوید که این ، عسل خوب است یا عسل متوسط است یا عسل بد است . چرا ؟ برای اینکه عسل شناس هستید . یا اگر شما یک رفیقی داشته باشید پنجاه بار از او زعفران خریده اید ، همه اش قلابی درآمده ، خوب دیگر

زعفرانهای قلابی را شما می شناسید. زیرا که زعفران خوب را خورده‌اید، زعفران بد را هم خورده‌اید، لذا تشخیص می دهید.

اگر شما در کار رنگ باشید، رنگهای خوب را بشناسید و با رنگهای خوب سر و کار داشته باشید، هر رنگی را که به شما عرضه کنند با رنگهایی که می شناسید مقایسه می کنید. مثلاً اگر شما در رنگ ماشین حسّاس باشید، از دور که نگاه می کنید، می گوید رنگ متالیک است، یا نه رنگ معمولی است. اگر شما عطرشناس باشید، چند دفعه که از این عطرها دست پایین فرض کنید که کریستن دیور فرانسوی بزنید، یک نفر که از این عطر به کار برده باشد، می شناسید که این عطر کریستن دیور است یا آزارو هست مثلاً.

از این سه چهار مثال بسیار عرفی پیش پا افتاده، این مسأله را به دست می آوریم که اگر ما با عسل، با عطر، با پارچه، با رنگ، با یک خوراکی، با یک پوشاکی، با یک دانش و بینشی خودمان سر و کار داشته باشیم، آنچه در بیرون به ما عرضه می شود، مقایسه می کنیم با آنکه داریم. اگر هم سنخ بودند، می گوئیم که خوب است. و اگر هم سنخ نبودند، می گوئیم که چندان هم خوب نیست. نوع معلوماتی که ما داریم و مقایسه‌ها و شناسایی‌هایی که ما داریم، اینچنین است.

در باب مسائل معنوی و روحانی نیز چنین است. اگر شما پنج تا سخنرانی شنیده‌اید که شما را موعظه کرده و تغییر داده، یک نفر که یک کلمه صحبت کند و واقعاً موعظه در آن باشد، شما می گوئید من

پای صحبت خوبی نشستم. اگر شما حدیثهای خوبی را شنیده باشید و با جانتان آمیخته شده باشد، یک حدیث را که می شنوید می شناسید. از همه اینها روشنتر را برایتان بگویم. کسانی که با اشعار حافظ سرو کار دارند، اگر یک شعر سعدی به جای حافظ خوانده شود، می گویند این شعر حافظ نیست؛ چون شعر حافظ را می شناسند.

کسی که حدیث شناس است، آیه شناس است، اگر یک حدیث را خیلی شبیه آیات قرآن به او عرضه کنند و بگویند آیه قرآن است، می گوید: من هیچ چیز از قرآن حفظ نیستم، ولی این، آیه قرآن نباید باشد. من آیات قرآن را می شناسم. من حدیث را می شناسم. این حدیث قلابی است. این، حدیث نیست. این، آیه نیست.

این یک چیزی است که در فطرت بشر هست که اگر با یک چیزی انس پیدا کرد، آن را می شناسد و هم سنخهای آن را هم می شناسد. به نظرم همه شما - هم جوانان، هم نوجوانان، هم سروران، هم خانمها و هم آقایان - این مطلب را از این مثالها به دست آوردید.

مسائل اخلاقیات روحی و اعتقادات نفسی و حالات باطنی یک چیزی است که انسان خودش می داند و خودش که چه حالتی دارد، چه روحانیتی دارد. الآن شماها که اینجا نشسته اید، اگر پنجاه نفر هستید، چهل نفر هستید، هر کدام یک حالات روحی

دارید .

الآن بعضیها بتان از نظر روحی خوشحالید . بعضیها ممکن است خدای نکرده مشکلی داشته باشید محزون باشید . یکی از مشکلات شما این است که پای منبر ما نشستهاید ! این خودش حزن آور و ناراحت کننده است ! دارید ساعت شماری می کنید که کی - ان شاء الله - ساعت یازده می شود و منبر آقا تمام می شود . همه اش دارید لحظه شماری می کنید کی ساعت یازده می شود و صحبت ما تمام می شود . بعضیها حالت متوسط معمولی دارید . بعضیها گرسنه هستید . بعضیها تشنه هستید . بعضیها سیر هستید . بعضیها حالت معتدل دارید . همه اینها را خود شما می دانید .

حالات نفسانی و روحی و اعتقادی و اخلاقی را خود انسان بهتر می داند . یکی از مسائلی که خود انسان کاملاً به آن واقف است ، پاکیزگی و ناپاکیزگی است ، صفاها و عدم صفاهاست ، تقوا و عدم تقواست ، اتصال و پیوند با معبود است و عدم اتصال و پیوند با معبود . الآن حالت روحانی دارم یا ندارم ، احساس پاکی می کنم یا نمی کنم ، الآن از گناهی که کرده ام و معصیتی که کرده ام به شدت منفعل هستم یا منفعل نیستم ، از آن نماز خوبی که خواندم خیلی خوشحالم ... که در روایت دارد بهترین بندگان کسانی هستند که «إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا . وَإِذَا أَسَاؤُوا اسْتَغْفَرُوا»<sup>۱</sup> یعنی : وقتی کار خیر انجام

بدهند، خوشحال می‌شوند و وقتی کار بد انجام دادند، بلافاصله سعی می‌کنند که خودشان را به توبه و انابه بکشند.

این حالات تقوا و عدم تقوا را ما خوب می‌شناسیم. حتی خیلی از انسانهای آلوده حالت پاکی را دوست دارند و انسانهای پاک را دوست دارند. همان انسانهای ناپاک، همان انسانهای آلوده، وقتی امانتی داشته‌باشند به انسانهای پاک می‌سپارند. وقتی خانه‌شان را بسپارند، به انسانهای پاک می‌سپارند. به رفیقی که دارد و خیلی به او نزدیک و جون جونی است و مثل خودش است، نمی‌سپرد. اگر زن و بچه‌اش را بخواهد در محلّ امنی قرار دهد، در منزل پاکان قرار می‌دهد. این دلیل بر این است که کشش فطری به سوی پاکی حتی در ناپاکان هم هست، ولو به‌طور ضعیف. این مسأله‌ای هست که برای همه مورد قبول است؛ پاک‌ها را می‌شناسیم.

مثلاً یک جوانی است خیلی چشمش پاک است. خوب، اوّل بلوغت، کم‌کم باید به زن برادرت نگاه‌نکنی، باید زن برادرت از تو رو بگیرد. اگر او رعایت نمی‌کند، تو چشمهایت را ببند. دختر خاله‌ها با آن زنهایی که در کوچه می‌روند، فرق ندارند در محرم و نامحرمی. دختر عمو هم همین‌طور. دختر عمّه هم همین‌طور. خانم می‌گوید که: عجب! این بچه بوده من آمده‌ام و زن برادرش شده‌ام حالا رویم نمی‌شود رو بگیرم! ... نه! وقتی ممیّز شد و وقتی بالغ شد، این با مرد غریبه، هفت پشت غریبه، از نظر محرم و نامحرم فرقی نمی‌کند.

او خیلی نامحرم است و این کمی نامحرم است، نداریم. از نظر محرم و نامحرمی، یا محرم داریم یا نامحرم، حدّ وسط نداریم.

خوب، آن جوانی که چشمش خیلی پاک است، پانزده سالش شده، می‌گوید: زن داداش، دیگر از من رو بگیر. دختر خاله، دیگر از من رو بگیر. حالا دیگر مجلس مهمانی داریم، لطفاً سفره را جدا بیندازیم که تابستان هم هست نمی‌توانند خانمهای جوان خودشان را حفاظت کنند. جدا باشد که بتوانند خودشان را حفاظت کنند....

حتماً خانمها هم الآن به عرایض من کاملاً گوش می‌دهند. چون این مجلس ما، برعکس نوع مجالسی که خانمها و آقایان هستند که خانمها نوعاً به حرف زدن مشغول می‌شوند، حتماً حرف نمی‌زنند و حتماً به صحبت خودشان را مشغول نمی‌کنند. چون می‌دانند که اگر صحبت کنند، حرفها از دست می‌رود و حیف است....

سفره را جدا بیندازیم که حفاظت بشود. مادر جان دیگر توی مهمانیها خواهش می‌کنم به من نگو سینی را بردارم ببرم توی خانمها پذیرایی کنم. من دیگر پانزده سالم شده، چهارده سالم شده، پسر بزرگ شده‌ام. من باید یک کاری کنم که خانمها از من رو بگیرند....

احساس تقوا در چشم می‌کند. خوب... بعد می‌بینیم که خیلی حالت روحانی خوبی دارد. چقدر آدم راحت است! چقدر پاک است و از خیالات شیطانی دور است! چه پاکی و طهارتی! چه قداستی!

بعد می‌بیند قداست این، اگر درجه بندی کنیم، مثلاً با سی سی

اندازه بگیریم ، ده سی سی است . به او می گویند که : «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ  
يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» : «کسی که بمیرد و امام زمانش را  
نشناسد ، به مرگ جاهلی مرده .» خوب ، امام زمان کیست ؟ حَجَّت  
است . حَجَّت یعنی چه ؟ یعنی الگو . الگو یعنی چه ؟ یعنی در تمام  
فضایل انسانی تاپ و های لول است . به قول شما - سطح بالاست ؛ در  
تمام زمینه های فضایل اخلاق انسانی . من چند سی سی تقوای چشم  
دارم ؟ ده سی سی . پس او حتماً هزار سی سی دارد . ببینید امام  
زمانش را می شناسد ؛ اما از طریق باطنی و قلبی ، نه شناسنامه ای که  
او نامش چیست ، فرزند نرجس خاتون است ، پدرش امام حسن  
عسکری است و ....

علاوه براین ، امام زمان کسی است که طهارت چشم را در حدّ  
هزار سی سی دارد و من ده سی سی دارم ، پس باید هی حرکت کنم  
خودم را به او نزدیک کنم تا فردا بشود یازده تا ، پس فردا بشود  
دوازده تا . به سنّ دانشگاه که رسیدم ، در کلاسهای مختلط ، آنجا  
بشود صد تا . در کنکور که قبول شدم ، از شهر خودم دور شدم و در  
یک شهری تنها زندگی می کنم و شیطان از اطراف و اکناف به من  
احاطه کرده ، آنجا باید بشود دویست تا ، دویست و پنجاه تا ،  
سیصد تا ... و همچنین .

در اینجا این جوان امام زمان خود را از طریق تقوای باطنی  
خودش می شناسد ، به شناسایی قلبی و روحانی و معنوی ، نه



شناسنامه‌ای. یعنی می‌شناسد حالا که من ده سی سی تقوا دارم این قدر لذت می‌برم، پس آن کسی که هزار سی سی تقوای چشم دارد چه لذتی می‌برد... و همچنین.

این را می‌گویند شناسایی قلبی، شناسایی باطنی. این را می‌گویند شناسایی از طریق روحانیت و معنویات و اخلاق باطنی. شناسایی اصل امامت از این طریق است؛ یعنی از طریق باطن و ارتباط معنوی است. بعد همین طور... تقوای زیان... درست است که در خانواده ما پیرمردها و پیرزنهایی هستند که -خدای نکرده- رعایت نمی‌کنند، درست است در محله‌ای زندگی می‌کنیم که مردم با همدیگر با الفاظ پاک و با طهارت و با صیانت حرف نمی‌زنند... ولی پدرجان! ولی مادرجان! من امام عصر -علیه السلام- را دوست دارم....

همین طوری که وقتی معلم خود را دوست دارم و معلم عینک پرسی زده، من هم دلم می‌خواهد عینک پرسی بزنم، همین طور هم امام عصر را خیلی دوست دارم و مولای من هرگز لفظ رکبک و ناموزون و فحش و گفتارهای ناهنجار به‌زبان نمی‌آورد؛ تا چه رسد که به پدر و مادر خودش تندی کند، تا چه برسد که به معلم خودش تندی کند، تا چه برسد که به اولیای دین بی‌ادبی کند.

من تقوای زیان دارم. من تقوای سخن باید داشته باشم. چند درجه؟ پنجاه درجه. امام زمان من باید پنجاه میلیون درجه تقوای

زبان داشته باشد. لذا قربان گفتارهای زبان امام زمانم می‌روم و می‌گویم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلَّلَ وَ تَكَبَّرَ»: درود بر تو در آن لحظات حسّاس و شیرینی که «لا إلهَ إِلاَّ اللهُ» می‌گویی که «الله اکبر» می‌گویی. (یعنی تهلیل و تکبیر انجام می‌دهی.)

این شناسایی امام زمان است از طریق زبان. من امام زمانم را می‌شناسم. خوب می‌شناسم. چطور می‌شناسی؟ از طریق کتاب منتخب الاثر و جزوه‌ها و نوشته‌ها؟ نه، آنها شناسایی‌های شناسنامه‌ای است، در حدّ ذهن است. من امام زمانم را از طریق دل، از طریق قلب می‌شناسم. من زبانم پاک است. می‌فهمم امام زمان - علیه السّلام - هم باید زبانش همین طوری پاک باشد.

من نسبت به پدر و مادرم مطیع هستم. من قرآن می‌خوانم. من از قرآن لذّت می‌برم. من نماز خوب دارم. وقتی به نماز می‌ایستم می‌گویم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». وقتی سیمم با معبودم متّصل می‌شود، و وقتی وضو می‌گیرم و به نماز می‌ایستم و همه خلقت را و موجودات غیر خدا را پشت سرم می‌اندازم و فقط رو به خدا می‌کنم، متوجّه می‌شوم که امام زمان من همین را دارد یک میلیون درجه بیشتر. پس من نماز امام زمانم را می‌شناسم. از کدام طریق؟ از طریق مشت نمونه خروار و پیمانه نمونه دریا و موج و حباب نمونه امواج خروشان و متلاطم دریا. این شناسایی از طریق شناسایی قلبی باطنی است.

هرکسنی به سبوی هرگونه پاکی برود، امام نور خود را از طریق این پاکی و مقایسه این پاکی محدود با پاکیهای نامحدود، می شناسد. کسی که این جور امام زمانش را بشناسد، دائماً در فکر این است که به آن درجات عالیہ برسد. دیگر تمام غصه صبح تا شبش زلفش نمی شود، تمام غصه صبح تا شبش لباسش نمی شود، تمام همتش از صبح تا شب خوراکش نمی شود. این، دنبال گناه نمی رود، یا خیلی کم می رود. این، غفلت پیدا نمی کند. این، امور زندگی خودش را با محبوبش تنظیم می کند. این، برای خودش برنامه می گذارد. این، برای خودش مراقبت دارد. این، برای خودش جمع و منها انجام می دهد. این کسی است که به هر فضیلت از فضایل نفسانی که می رسد، امام عصر - علیه السلام - را می شناسد.

به نظر من یکی از معانی این حدیث که: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَغْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»: کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده؛ یعنی کور و نابینا از دنیا رفته، از این بابت است. چرا کور و نابیناست؟ برای اینکه اصلاً دریچه ای از قلب او و از جان او به عالم بیرون که عالم ولایت است، باز نشده و نشناخته محبوب خودش را. و وقتی نشناخته، چطور می خواهد هم سنخ بشود؟! آخر کسی که عطر کریستن دیور را با عطر - به تعبیر تهرانی ها - شاه عبدالعظیمی اشتباه می کند و نمی شناسد، چطور می خواهد عطر درجه یک فرانسه را بشناسد؟! نمی تواند بشناسد مگر این طور که

خودش سنخش را داشته باشد. لذا برای شناسایی امام عصر بر شما باد - عزیزان من! - به تقوا و پاکی و طهارت! تا آدم با کسی هم سنخ نباشد، خوب او را نمی شناسد.

خطّ مستقیم را با خطّ منحنی نمی شود مقایسه کرد. هندسهٔ مسطحه با هندسهٔ فضایی قابل مقایسه نیست. نمی شود مقایسه کرد، برای اینکه از دو سنخ هستند. شما رشتهٔ ریاضی را با رشتهٔ طبیعی نمی توانید مقایسه کنید؛ چون دو علم هستند، دو رشته هستند. اگر بخواهید دو امر را مقایسه کنید، باید از یک رشته باشند، باید از یک سنخ باشند، از یک رنگ باشند. شناسایی و مقایسه و نزدیک شدن و هم رنگ شدن، در صورتی است که آن جوهرهٔ اصلی را که محبوبمان امام عصر - علیه السلام - دارد، ما هم داشته باشیم. لذا شما در این جهت دقت بکنید. بعد، وقتی که می رویم دنبال روایات و احادیث برای شناختن امام زمان - علیه السلام - می بینیم که تمام فضایل انسانی را در حدّ عالی دارد.

پس راه نزدیک شدن به جان امام عصر - علیه السلام - این است که جان امام عصر را در حدّ پیمانهٔ کوچک خودمان پیاده کنیم. ما می خواهیم سنخ آب دریا را بشناسیم، بدون اینکه یک پیمانهٔ کوچک برداریم، از دور نگاه کنیم فقط تعریف کنیم. خوب است ولی ده در صد، پنج در صد. ولی اگر بخواهیم آب را بشناسیم، باید پیمانه‌ای از آن آب برداریم و بنوشیم و با جانمان این آب عجین شود، تا خاصیت

این آب را بشناسیم.

راه این شناسایی باطنی، این است که اول از طریق شناسایی شناسنامه‌ای اقدام کنیم و از این طریق جان خودمان را با گفته‌های آنها عجین و همگون کنیم تا حضرت را بهتر بشناسیم.

در این توفیق مبارک جملاتی بود برای عموم شیعیان و برای کسانی که باب ولایت و امامت را خوب نمی‌شناسند. امام زمان -صلوات الله علیه- توصیه‌هایی کردند، صحبت‌هایی کردند برای عثمان بن سعید و محمد بن عثمان. جمله آخرش این است: «فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ»: «شیعیان باید پیروی از هوای نفس را رها کنند.»

در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ»<sup>۱</sup>: کسی که مشمول غضب من قرار بگیرد سقوط می‌کند. اصلاً هوی یعنی میل به سقوط، میل به پایین. «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ»<sup>۲</sup> یعنی: قسم به ستاره موقعی که سقوط می‌کند می‌خواهد بیاید پایین. هوای نفس معنایش این است که انسان را می‌خواهد سقوط بدهد. همه‌اش می‌گوید بیا پایین. آخر انسان رو به بالا است. انسان را خدا موجودی خلق کرده که در بین حیوانات -اینکه می‌گویم حیوان به معنای عام آن است- جزء حیوانات استثنایی است که سرش به طرف بالا است. یعنی تو خاکی نیستی، تو باید بروی بالا. لذا انسان را مستقیم‌القامه خلق کرده.

---

۱- طه/۸۱.

۲- نجم/۱.

چون همیشه برهانهای فیزیکی دلیل بر مسائل متافیزیکی است و ظاهر عنوان باطن است و جنبه‌های جسمانی انسان دلیل بر مسائل معنوی انسان است. ظاهر انسان را مستقیم‌القامه خلق کرده، یعنی تو باید بروی بالا، تو مال این عالم نیستی. این موجودات دیگر هستند که سرشان به خاک است، رو به علفند، رو به زمینند، زمینی هستند. در آیه قرآن دارد: «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>. یعنی وقتی انسان میل به دنیا می‌کند، به خست و پستی میل می‌کند. مانند بلعم باعور زمان حضرت موسی علیه‌السلام. مانند سگ می‌شود که میل به خست دارد.

موجودات و حیواناتی هستند که در حدّ خوردن و تکثیر نسل و دفع فضولات هستند. اینها همه سرشان پایین است؛ یعنی خاکی هستند. انسان! تو حیوان مستقیم‌القامه هستی؛ یعنی می‌توانی بروی بالا و می‌خواهی بروی بالا. پس هوای نفس نداشته باش.

امام عصر - علیه‌السلام - می‌فرماید انسان مستقیم‌القامه‌ای که باید صعود کند و باید بالا برود و باید ترقّی داشته باشد، باید همواره در اندیشه این باشد که بالا برود. «فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ أَتْبَاعَ الْهَوَىٰ». یعنی باید سقوط و پایین آمدن و به زمین چسبیدن و زمینی شدن را رها کنند. «وَلْيُقِيمُوا عَلَىٰ أَضْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ»: باید بر اصلشان پا بر جا بمانند، سر بالا باشند، دنبال امامشان باشند، پیروی هوی نکنند، اهل معنا

باشند، اهل بهشت باشند. در این قفس چند روزی آمده‌ایم برای اینکه امتحان بدهیم، و الا ما اهل جای دیگر هستیم.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

آمدید اینجا «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۱</sup>: تا معلوم شود کدامتان از نظر عمل بهتر هستید، تقوایتان بیشتر است، بهتر می‌توانید عمل بکنید. آن وقت شما اصلتان را رها کرده‌اید و به فرع چسبیده‌اید.

اصل ما رسیدن به عالم ملکوت است که نام عالم ملکوت عالم ولایت است. لذا ولایتی که در عالم انسانها مطرح است، در هیچ‌کدام از موجودات دیگر مطرح نیست. ما باید برویم بالا. ما اهل جای دیگر هستیم. تمام این منزلگاهها و پلهایی که خدا برای ما آفریده، برای این است که از اینجا عبور کنیم - اینجا معبر است - برسیم به عوالم بالا.

لذا می‌فرماید: «وَلْيُقِيمُوا» - جمله فوق‌العاده است - «وَلْيُقِيمُوا عَلَيَّ أَضْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ»: «باید پا بر جا بمانند بر اصلشان که بر آن بودند.» «وَلَا يَبْحَثُوا عَمَّا سُتِرَ عَنْهُمْ فَيَأْتَمُوا.» در حدی که خدا اجازه داده بحث کنند. در حدی که خدا اجازه نداده، دیگر تفحص نکنند بحث نکنند از آنچه که خدا بر آنها پوشانده. خدا از آنها فعلاً

امام عصر را پوشانده و حکمت‌هایی دارد. باید آن حکمت‌هایی که خود ائمه بیان فرموده‌اند بفهمند و در آن محدوده‌ای که خدا پوشانده با هم بحث نکنند. «وَلَا يَكْشِفُوا سِتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُنْذَمُوا»: «پرده‌ای را که خدا نهاده کنارزنند که بعد پشیمان بشوند.»

تمام اعضای بدن ما را خدا آفریده. موقعی که ما نماز می‌خوانیم، خود خدا می‌گوید بپوشانید، هتک ستر نکنید، پرده‌داری نکنید، با ادب در مقابل خدا بایستید. با اینکه خدا شما را آفریده و از تمام اعضای بدن شما باخبر هست، ولی پرده‌داری نکنید.

امام عصر - عَلَيْهِ السَّلَام - همین را می‌فرماید. پرده‌داری اعتقادی، پرده‌داری اخلاقی، پرده‌داری کرداری... تقوای خودتان! پرده تقوای خودتان را پاره نکنید که پرده‌داری بشود در مقابل خدا.

«وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا»: «و باید بدانند حق همراه ما و در راه ماست.» یعنی کسی که می‌خواهد به حق برسد، باید از راه ما بیاید و با ما ملازم باشد تا حق را بتواند پیدا کند. «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا»: «باید بدانند که حق با ماست و در راه ماست.» حق را می‌خواهی پیدا کنی، باید در راه ما حرکت کنی و با ما باشی.

و دیشب گفتم که نماز حق، روزه حق، تقوای حق، صبر حق، شکیبایی حق، حج حق، جهاد حق، همه اینها حقش ائمه هستند. و ما در روز قیامت اعمالمان با سنگ حق توزین می‌شود و مقایسه می‌شود. یعنی در یک کفه ترازو سنگ حق می‌گذارند و در یک کفه



دیگر اعمال ما را.

خیلی نماز خواندیم. خیلی روضه تشکیل دادیم. در یک کفه ترازو سنگ حق یعنی نماز امام عصر - علیه السلام - را می گذارند و در یک کفه دیگر نماز من را می گذارند. بعد می بینند هیچ خبری نیست! ... در یک کفه ترازو تقوای زبان امام عصر - علیه السلام - را می گذارند و در کفه دیگر تقوای زبان من را. بعد می بینم که: «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ \* فَأُمَّةٌ هَاوِيَةٌ»<sup>۱</sup> ... پناه می بریم به خدا! ...

پس خیال نکنید که ترازوی قیامت این جور است که یک طرف نامه اعمال خوب، یک طرف اعمال بد. نه، همه اعمال ما را روی هم انباشته می کنند، خوب و بد، توی یک کفه، در یک کفه سنگ حق. این را از کجا گفتم؟ این را از قرآن گفتم. «وَالْوِزْنُ يُومَنُّ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>. «میزان در آن روز حق است.»

امام - علیه السلام - می فرماید: «الْحَقُّ مَعَنَا وَفِينَا»: «حق در راه ماست و با ماست.» یعنی اگر از راه دیگر بخواهی به ما برسی نمی شود. و اگر بخواهی از ما جلوتر باشی، نمی شود. از ما هم عقب تر باشی نمی شود. «الْحَقُّ مَعَنَا وَفِينَا»: «حق با ماست و در راه ماست.» هرکاری که می خواهی بکنی، باید با آنها مقایسه کنی. ما در اسلام اجتهاد نداریم. ما در اسلام مجتهد نداریم. ما در

---

۱- قارعه/ ۸ و ۹.

۲- اعراف/ ۸.

اسلام فقیه داریم ، در شیعه فقیه داریم . اجتهاد نداریم . اجتهاد یعنی به نظر شخصی خودش مطلب را دریاورد . ما مجتهد نداریم . فقهای ما - رضوان الله تعالی علیهم - عُلّت اینکے اسم فقیه را مجتهد گذاشته اند ، برای وحدت سیاسی بین شیعه و سنی بوده ؛ و الا ما مجتهد نداریم ، ما فقیه داریم ، فقها داریم . ائمه ما مجتهدین را لعنت کرده اند ؛ یعنی کسانی را که خواسته اند از عقل خودشان به دین اضافه کنند و خواسته اند از خودشان مطالبی را دریاورند و بدعت بگذارند . . . . پس حق با ماست و در راه ماست . یعنی باید با ما مقایسه شود .

حالا نمازهای صبحمان را ببینیم ، نماز مغرب و عشايمان را ببینیم ، روزه های ما ببینیم . گریه می کنیم برای امام حسین - علیه السلام - خیلی خوب است ، خیلی می ارزد ، سرمان را باید به عرش بزنیم که خدا این قدر توفیق داده . ولی در روز قیامت وقتی می خواهند ثواب دهند ، با گریه های بقیة الله - ارواحنا فداه - که خالص و خلص برای خداست مقایسه می شود ، با سنگ حق . نمازهای ما با نمازهای او ، ذکرهای ما با ذکرهای او ، روزه های ما با روزه های او ، دستگیریهای ما با دستگیریهای او ، خواب ما با خواب او ، بیداری ما با بیداری او ، سفر ما با سفر او ، لقمه های ما با لقمه های او . . . . «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» . حق میزان است . حق میزان است . برای اینکه شما اعمالتان را باید با سنگ حق تنظیم کنید .

هرروز در نماز این جمله را می‌گویید . . . . خوب شد این یادم افتاد . فکرش را نکرده بودم . یعنی نوع مطالبی که عرض می‌کنم ، یک کلیاتی در نظر می‌گیرم . خودشان باید راهنمایی کنند . هرروز در نماز - شما هم بلدید . این آقازاده‌ها هم بلدند . ترجمه‌اش را هم بلدند - در نماز می‌گویید : «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» : «خدایا به صراط مستقیم ما را هدایت کن .» صراط مستقیم دو خاصیت دارد : یکی اینکه به طرف راست و چپ انحراف ندارد . و یکی اینکه بالا و پایین ندارد . در جاده‌ها علامتهایی می‌گذارند ؛ علامت تپه ، بالا ، پایین . آنها را هم ندارد ، مستقیم مستقیم است .

روایت دارد که امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید : «وَاللَّهِ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»<sup>۱</sup> : «والله ما صراط مستقیم هستیم .» همچنین امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - می‌فرمایند که صراط مستقیم امیرالمؤمنین است<sup>۲</sup> .

بعد در خود سوره هم آن را توضیح می‌دهد : «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» : راه کسانی که به ایشان نعمت دادی ، «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» : نه راه کسانی که مورد غضبند ، «وَلَا الضَّالِّينَ» : و نه راه کسانی که راهشان را گم کرده‌اند ، هدفشان را گم کرده‌اند ، راهشان را از بین

۱- کنزالدقائق ۱/۶۸ و ۷۱ از تفسیر قمی ۲/۶۶ و معانی الاخبار/۳۱ .

۲- کنزالدقائق ۱/۶۸ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ از معانی الاخبار /۲۸ و کافی ۱/۴۱۶ و

برده‌اند .

خوب ، این صراط مستقیم چیست ؟ حَقٌّ ، صراط حَقٌّ . صراط حَقٌّ یعنی امیرالمؤمنین ، یعنی امام عصر ، یعنی راه آنها . حالا که راه آنهاست و فقط راه آنهاست ، «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا» : «باید بدانند که حَقٌّ در راه ماست و با ماست .»

این «فینا» و «مَعَنَا» چه فرقی دارد ؟ «فینا» به نظر من راه را می‌رساند ، «مَعَنَا» هدف را . چون ما هدف داریم و راه داریم . در تفکرات مادی و مارکسیستی می‌گویند : ما باید به هدف برسیم . راه هرچه بود مانعی ندارد . لذا ممکن است دو نفر مادی از دو راه به یک هدف برسند .

ولی در اسلام این را نداریم . در اسلام راه هم مطرح است . چون ممکن است انسان در میان راه بماند و بمیرد . پس باید در راه حَقٌّ باشد . «وَالْحَقُّ مَعَنَا وَفِينَا» یعنی هم هدف با ماست و هم راه با ماست . یعنی شما حَقٌّ ندارید از راههای مختلف به ما برسید . باید از راهی که خودمان تعیین می‌کنیم بیاید که اگر وسط راه بمانید ، ازین نرفته باشید .

این است که اگر بخواهیم زندگیمان را تنظیم کنیم ، با روش ائمه و با سنگهای حَقٌّ تنظیم کنیم ، باید فرمایشات ائمه را بدانیم و دانه به دانه عمل کنیم . . . .

راه عملی بگو . راه عملی می‌گویم : جوان ! از فردا صبح ، اگر

نماز صبحت را سخت نمی‌گیری، سعی کن نمازت قضانشود. ظهر، عصر، مغرب و عشا را سعی کن نماز اوّل وقت بخوانی. برای شما جوانها می‌گویم، برای سنین گروه اوّل: نمازت را اوّل وقت بخوان!

ز دست دیده و دل هر دو فریاد      هر آنچه دیده بیند دل کند پیاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

راه دوم شما این است، مسأله سیر و سلوکی شما این است که چشمتان را کنترل کنید. چشم! کنترل چشم! برای شما جوانها کنترل چشم از بهترین روشهای سیر و سلوک الی الله و تنظیم زندگی است. با سنگ حقّ که اعمال امام عصر - ارواحنا فداه - باشد، تنظیم کنید چشمهایتان را.

مسأله بعد کنترل زبان است. هرچه می‌خواهی بگویی، یک لحظه قبلش از کاغذ صافی بگذران، از فیلتر بگذران. یک سیم خاردار در دهانت داشته باش. ببین باید گفت، یا نباید گفت. این مسأله کنترل زبان برای خانمها در درجه اوّل است، برای آقایان در درجه دوم. کمی مراقب باش. کمی خودت را نگاه دار. کمی کنترل کن.

تقوا به معنی مطلق ترک نیست. الآن ما شراب نمی‌خوریم - الحمدلله - ولی این تقوا نیست. برای اینکه اینجا شراب نیست که بخوریم. تقوا یعنی خود نگهداری. یعنی ما در معرض باشیم و خوردمان را حفاظت کنیم. شما عصبانی شدی، می‌خواهی با بی ادبی

با بزرگتر از خودت صحبت کنی، آنجا خودت را نگه دار، این تقواست. باید یک دو سه بار کلام را غلت بدهی توی دهانت، بعد دریاوری.

امام امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ. وَ قَلْبُ الْأَخْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»<sup>۱</sup>: آدم عاقل زبانش پشت قلبش است. آدم احمق قلبش پشت زبانش است. یعنی اول حرف می زند، بعد فکر می کند که: عجب! چقدر بد شد! ولی آدم عاقل اول فکر می کند، بعد سخن می گوید.

پس چکار کنیم تا زندگی خودمان را با سنگ حق تنظیم کنیم؟ مسأله اول نماز اول وقت است و اینکه صبحها سعی کنیم نمازمان قضان شود. اگر دل شوره داشته باشی، قضانمی شود. و کنترل چشم برای شما، و کنترل زبان برای همه.

حالا بقیه جمله ها را تند تند معنا کنیم - خیلی نیست - و عرایض را به پایان ببرم - ان شاء الله.

.... من طالب جمعیت نیستم. خدا هم خودش می داند در این کار کم ریا دارم. دارم، ولی کم دارم. بگویم ندارم، این خیلی سخت است، مشکل است. ولی در منبر طالب جمعیت نیستم. حتی جمعیت کمتر برایم بهتر است. ولی برای شما جوانان و

---

۱- نهج البلاغه (صبحی صالح) حکمت ۴۰. خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه را نیز

ملاحظه فرمایید.

نوجوانان دلم می سوزد. خیلی دلم می خواهد که شما یک سری سخنانی را بشنوید و یک سری موعظه‌هایی را مرتب داشته باشید. از شب اول محرم - ان شاء الله - تا شب عاشورا، روز تاسوعا و عاشورا، مجلس برقرار است. ما هم آنجا یک چیزهایی می‌گوییم - ان شاء الله. خدا به من هم قصد قربت بدهد که در مجلس حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - با قصد پاک آدم بیاید و صحبت کند. شما هم - ان شاء الله - قصد قربت داشته باشید که در مجلس عزای سیدالشهدا با قصد قربت بیایید.

آنجا خیلی صحبت با شما خواهم داشت. و - ان شاء الله - تحت لوای حضرت سیدالشهدا خیلی بحث‌ها خواهیم داشت. تصمیم گرفته‌ام برای شما عزیزان که علاقمند به حضرت اباعبدالله‌الحسین هستید، در ایام دهه، ده شب، برگزیده‌هایی و انتخاب‌شده‌هایی از جملات زیارت عاشورا را برای شما عرض کنم.

من از نظر فرصت و وقت برای شما ارزش قائل هستم. چون شرعاً خیلی مسؤلیت دارد. شما اگر شصت نفر، پنجاه نفر اینجا باشید و من یک ساعت صحبت کرده باشم، پنجاه ساعت در روز قیامت باید جواب بدهم؛ پنجاه ساعت!

هرکسی در یک بابی حساسیت دارد. من به این مسأله خیلی حساسیت دارم و خدا خودش شاهد است که برای نوع صحبت‌هایی که دارم، برای یک ساعت - به اضافه مقدماتی که از اول عمر دارم -

حدّ اقل ده ساعت خالص کار می‌کنم و مطالعه می‌کنم تا بتوانم یک ساعت برای شما صحبت کنم. و این به خاطر ارزشی است که برای وقت شما، به خصوص شما جوانان، قائل هستم که در بهترین سنینتان هستید و خدا توفیق داده در خدمتتان هستیم و صحبت می‌کنیم. آنجا صحبتها خواهیم داشت. فعلاً این توفیق را به پایان ببرم و شما را به خدا بسپارم تا شب جمعه که شب اول محرم است.

«لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُّفْتَرٍ»: هر کس غیر از ما ائمه بگوید: «الحق معنا و فینا» باطل است و دروغگوست و افترازننده. «وَلَا يَدْعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالًّا غَوِيًّا»: و غیر از ما این را ادعا نمی‌کند مگر کسی که در راه گمراه است و هدف را فراموش کرده.

فرق بین ضلالت و غوایت را بعضیها این جوری گذاشته‌اند: ضلالت یعنی اشتباه در راه، و غوایت یعنی اشتباه در هدف. «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ»: تکرار نیست. یعنی: صاحب شما، مصاحب شما، پیغمبر اکرم، نه در راه عوضی رفته و نه هدف را گم کرده.

«فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَىٰ هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ»: پس باید به همین اندازه توفیق ما اکتفا کنند و تفسیر بیشتر نخواهند. «وَلَا يَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّعْرِيفِ دُونَ التَّصْرِيحِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ»: و به همین اشارات از ما قناعت کنند و از ما تصریح و آشکارگویی نخواهند.

یکی از چیزهایی که انسان را آماده می‌کند برای تقوا، گریه بر



حضرت اباعبدالله الحسین - علیه السلام - است . هرکس دو قطره اشک از روی سوز دل بر ابی عبدالله می ریزد ، چه بسا که همان اشک باعث هدایت و رشد و تقوای او می شود و همین مسأله باعث می شود که سرنوشت زندگیش عوض بشود . از صمیم دل همه با هم :

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ . عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَثُ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ . وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ . السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ .»

حالا که مجلسمان سه شب در اطراف امام زمان بود ، دو کلمه با حضرت گفتگو کنم :

یا بقیة الله ! أعظم الله أجرك في مصيبة جدك الحسين . ایام مصیبت جدت سیدالشهدا نزدیک می شود . علی القاعده حتمی است برای ما که از این روزها شما اشک ریختن و گریه کردن را آغاز می کنید . مولای ما ! ای کاش می دانستیم در این روزها در کجا تشریف دارید ، دنبال سر شما به نماز می ایستادیم و در مصیبت و عزاداری و تشکیل مجلس ابی عبدالله با شما شرکت می کردیم .

یا بقیة الله ! فراموش نمی کنید زمانی را که زنان حرم امام حسین دیدند که اسب جدتان با حالت ذلت می آید . دیدند زین او برگشته . . . . از خیمه ها بیرون دویدند . گیسوان پریشان کرده ، به صورت خود سیلی می زدند . صدای شیونشان بلند بود . عزتشان

گفتار سوم / ۸۳

تمام شده، به سوی قتلگاه می‌دویدند. و در آن حال شمر روی سینه  
آقا نشسته بود و شمشیر برهنه برگلوی او نهاده ...<sup>۱</sup>

## شرکت نشر و تبلیغ نیک معارف

کتاب منتشره:

- |  |   |
|--|---|
| ۱۰- فضائل القرآن<br>علی اکبر تلافی   | ۱- روزنه‌ای به خورشید<br>مرحوم محدث سیدهاشم بحرانی؛<br>مترجم دکتر سیدحسن افتخارزاده |
| ۱۱- فضائل الحسن علیه السلام<br>علی اکبر تلافی  | ۲- مواعظ<br>مرحوم واعظ شهیر حاج شیخ جعفر<br>شوشتری                                  |
| ۱۲- فضائل الحسین علیه السلام<br>علی اکبر تلافی   | ۳- ارکان دین<br>مرحوم آیه الله حاج شیخ علی نمازی<br>شاهرودی                         |
| ۱۳- تقوا در گفتار امام زمان<br>علیه السلام (کتاب حاضر)<br>سید حسین حسینی               | ۴- تاریخ غیبت کبری<br>سید محمد صدر؛<br>مترجم دکتر سید حسن افتخارزاده                |
| کتاب زیر چاپ:  | ۵- نقشه کشی صنعتی<br>مهندس شهریار بهرامی  |
| ۱- سفینه النجاة<br>مرحوم مولی محمد طاهر قمی؛<br>تعلیقات از حسین درگساهی و<br>حسن طارمی | ۶- تبرید<br>مهندس اصغر حاج سقطی   |
| ۲- اثبات ولایت<br>مرحوم آیه الله حاج شیخ علی نمازی<br>شاهرودی                          | ۷- آرماتوربندی<br>مهندس مجید بدیعی  |
| ۳- فوائد المشاهد<br>مرحوم واعظ شهیر حاج شیخ جعفر<br>شوشتری                             | ۸- ابوطالب<br>باقر قربانی زرین  |
|  | ۹- خاطره آن شب<br>سید جمال الدین حجازی  |